

تلنگر

شماره آذر ۱۳۹۳ - پرونده اقتصادی

**دانشنامه سرمایه:
بازار مالی**

**اولویت: نفی حق مالکیت یا اصرار بر حق
و گزینه‌های انتخاب؟
مجید محمدی**



هر آنچه سخت است و استوار
دود می شود و به هوا می رود

در این شماره می خوانید:

- + اولویت: نفی حق مالکیت یا اصرار بر حق و گزینه‌های انتخاب؟ / مجید محمدی
- + حسین موسویان: فرمانده جنگ نرم آیت‌الله‌ها در واشنگتن؟ / سعید قاسمی نژاد – یوحنا نجدی
- + دریا صفایی از فعالیت‌هایش برای بازگرداندن زنان ایرانی به ورزشگاه‌ها می‌گوید / علیرضا کیانی
- + گفتگوی "تقاطع" با عیسی سحرخیز؛ در زمان انقلاب حقوق بشر برای ما اهمیت چندانی نداشت / علیرضا کیانی
- + ایران ۱۴۰۰ در گفتگو با مهدی جلالی؛ لازمه اصلاح سیاسی و رشد اجتماعی، لغو اجرای شریعت است
- + دریا صفایی از فعالیت‌هایش برای بازگرداندن زنان ایرانی به ورزشگاه‌ها می‌گوید / علیرضا کیانی
- + بابک مینا در گفتگو با تقاطع: انقلاب‌ها نابه‌نگام تاریخ هستند و خودشان می‌آیند

تلنگر

پرونده اقتصادی

توضیح:

شماره حاضر شامل یادداشتی‌هایی سعید قاسمی نژاد، یوحنا نجدیو، مجیدی محمدی را می‌خوانید

صاحب امتیاز:

مرکز مطالعات لیبرالیسم

آدرس اینترنتی تلنگر:

<http://bamdadkhabar.com>/تلنگر

اولویت: نفی حق مالکیت یا اصرار بر حق و گزینه‌های انتخاب؟ مجید محمدی



دو جریان چپ سوسیالیست و اسلام‌گرا در ایران تا توانسته‌اند چهره‌ای شیطانی از نظام سرمایه‌داری ساخته و پرداخته‌اند. جریان چپ چون از یک سو مسأله‌اش مخالفت با ثروت و انباشت سرمایه است و با حدت و شدت می‌خواهد حق مالکیت را نفی کند (جالب است که برخی از اعضای این جریان ادعای حقوق بشر هم دارند) و از سوی دیگر دغدغه‌ی جاه‌طلبی و جهان‌گشایی داشته (مثل اسلام‌گرایان) چهره‌های دیگر نظام سرمایه‌داری را اصولاً مشاهده نمی‌کند و طبعاً دیگران را نیز از بیان این چهره‌ها شرم‌منده ساخته است. جریان اسلام‌گرا با اصل مالکیت مشکل ندارد اما قدرت مالی را فقط برای اسلام‌گرایان می‌خواهد و با سرمایه‌داری نه به دلیل نفس سرمایه‌داری بلکه به دلیل سرمایه‌دار بودن «دیگران» مشکل دارد.



این دو جریان چون اصولاً با حقوق انسان‌ها و بالاخص «حق و امکان عملی انتخاب» مشکل دارند سرمایه‌داری را از این منظر نگاه نمی‌کنند یا از این منظر به انتقاد از سرمایه‌داری نمی‌پردازند. در این نوشته چند چهره از حق انتخاب در نظام سرمایه‌داری آزاد را مطرح می‌کنم. اگر انتقادی هم در مواردی به سرمایه‌داری محفل‌گرا (روسیه‌ی امروز)، سرمایه‌داری دولتی (جمهوری اسلامی) و سرمایه‌داری حزبی (چین) وارد است نه از جهت آزادی مالکیت بلکه از جهت محدود کردن حق و امکان عملی انتخاب است.

۱۵۰ نوع پنیر

هنگامی که در سال ۱۹۹۹ برای اولین بار پا به یکی از کشورهای اروپایی گذاشتم و برای خرید به یک فروشگاه مواد غذایی رفتم با ۱۵۰ نوع پنیر مواجه شدم. من فقط با یک نوع پنیر که اروپاییان آن را فتا می‌نامند آشنا بودم. انتخاب برای من بسیار سخت بود و نیم‌ساعتی مشغول خواندن و پرسیدن از یکی از کارکنان فروشگاه بودم. از نگاه چپ‌گرایان و اسلام‌گرایان، آنچه در ایران تحت جمهوری اسلامی جریان داشت برای انسان‌ها آسان‌تر است چون برای خرید پنیر لازم نیست زیاد فکر کنند. همچنین دولت همین یک نوع پنیر را وارد کرده به مغازه‌دار می‌دهد تا با یک قیمت و سود اندک بفروشد. البته در ایران هیچ‌گاه فقط یک نوع پنیر برای همه عرضه نمی‌شد و کسانی که به قدرت و منابع عمومی دسترسی بیشتری داشتند همیشه می‌توانستند انواع بیشتری از پنیر را برای انتخاب داشته باشند. همچنین حتی در اوج دوران جنگ، پنیر به یک قیمت و با سود تعیین‌شده از سوی دولت عرضه نشد چون فروشندگان حرص و طمع‌های متفاوت و احساس نیازهای متفاوتی داشتند.

همین نکته در مورد نان، شیر، کره، گوشت، تخم مرغ، سیب و صدها ماده‌ی غذایی دیگر تا لوازم الکترونیک و هر چیزی که فکرش را بکنید (کفش و پیراهن و شلوار تا کیف و جوراب و پیژاما) صدق می‌کند. وقتی چند سالی در ایالات متحده زندگی کنید و به فروشگاه‌های مختلف سر بزنید این نکته را متوجه می‌شوید. کمتر کالایی در دیگر نقاط دنیا است که در ایالات متحده پیدا نشود. با هر سلیقه و گرایش و باوری که باشید بالاخره کالای مورد نظرتان را پیدا می‌کنید.

البته این گستره‌ی انتخاب در قاموس اسلام‌گرایان و مارکسیست‌ها شده است «انسان مصرفی»؛ گویی که وقتی انسان ایدئولوژی دیگری داشت مصرف نمی‌کند یا حق ندارد گزینه‌های متفاوتی داشته باشد. ا تلف منابع از سوی افراد و نهادها امری نیست که فقط به یک جامعه اختصاص داشته باشد. هم یک نوع پنیر را می‌توان به درستی استفاده نکرد و دور ریخت و هم ۱۵۰ نوع پنیر را. انتخاب دشوار از میان یک دوجین برنامه‌ی تلویزیونی

اگر در ایالات متحده در آوریل ۲۰۱۴ زندگی کنید و شب یکشنبه بخواهید یک سریال داستانی تلویزیونی مشاهده کنید کار شما بسیار دشوار است:

Nurse Jackie (Showtime), Mad Men (AMC), Believe (NBC), Revenge (ABC), Good Wife (CBS), Resurrection (ABC), The Game of Thrones (HBO), Mr. Selfridge (PBS)

شش تا از این هشت مجموعه در ساعت ۹ شب به وقت شمال شرقی ایالات متحده همزمان پخش می‌شوند و اگر کسی بخواهد آن‌ها را در اولین پخش تماشا کند مجبور به انتخاب است. البته کسانی که می‌خواهند همه را ببینند مجبورند به بازپخش آن‌ها در هفته‌ی آینده یا دی‌وی‌دی آن‌ها ماه‌ها بعد رجوع کنند یا با استفاده از تیوو بقیه را ضبط کنند و بعدا ببینند.

تازه سریال‌های پلیسی را در این میان نیاورده‌ام. اگر در همان یکشنبه شب بخواهید یک سریال علمی نگاه کنید می‌توانید به تماشای کوسموس بپردازید که از شبکه‌ی عمومی فاکس پخش می‌شود. همه‌ی این مجموعه‌ها کیفیت بالای متوسط یا عالی دارند. برای علاقه‌مندان این‌گونه سریال‌ها اگر امکان تماشای آن‌ها بعدا وجود نداشت انتخاب یکی و ترجیح یکی بر دیگران دشوار می‌بود اما امروز انواع و اقسام ابزارها برای تماشای آن‌ها وجود دارد (تیوو، نت‌فلیکس، دانلود در سایت‌های اینترنتی، خرید یا قرض دادن دی‌وی‌دی آن‌ها مدت‌ها بعد که بیرون می‌آیند، تماشای تکرار این برنامه‌ها در ساعاتی دیگر در همان شبکه‌ها البته اگر تکراری داشته باشند).

گزینه‌های سیاسی

اسلام‌گرایان و مارکسیست‌ها و دیگر گروه‌های ضد امریکایی و ضد غربی همیشه چنین وا می‌نمایند که در ایالات متحده نظام دو حزبی سیاسی وجود دارد و این احزاب هستند که نامزدها را برای انتخابات مشخص می‌کنند. این سخن را البته بدین منظور می‌زنند که کار کمیته‌های مرکزی احزاب یا شورای نگهبان در نظارت استصوابی را توجیه کنند و به مخاطبان خود بگویند که «اگر شما حق انتخاب ندارید غصه نخورید. دیگران هم در دنیا چنین امکانی ندارند». این سخن اصولا در مورد کشورهای اروپایی صدق نمی‌کند.

اما گزارش آن‌ها از ایالات متحده یا دیگر کشورهای غربی بی‌پایه و گمراه کننده است. انتخابات در ایالات متحده فقط در سطح فدرال دو حزبی بوده است و این البته ناشی از قانون نیست. هر حزب یا فرد دیگری می‌تواند به صورت مستقل در انتخابات فدرال (کنگره و ریاست جمهوری) شرکت کند چنان‌که در دوره‌هایی این اتفاق افتاده است. در سطح ایالات و شهرها همیشه چندین حزب حضور دارند. در زندگی جاری مردم نیز انتخابات محلی و ایالتی اهمیت بیشتری دارد و تصمیمات منتخبان تاثیرگذارتر است. به عنوان نمونه در انتخابات شهرداری شهر نیویورک یک دوجین نامزد از یک دوجین حزب حضور دارند. غیر از نامزدهای حزبی در هر انتخابات چند تا ده‌ها نامزد مستقل هم حضور دارند.

گزینه‌ها در اداره‌ی امور مالی

در ایالات متحده صدها بانک و موسسه‌ی اعتباری و ده‌ها شرکت اعتباردهنده وجود دارد. هر یک از این شرکت‌ها و موسسات، مقررات خاص، هزینه‌های خاص، جریمه‌های ویژه و پاداش‌هایی خاص دارند. افراد می‌توانند بر اساس نیازهای ویژه‌ای که دارند از میان آن‌ها انتخاب کنند. برای یک فرد ممکن است سود بانکی، برای فرد دیگری هزینه‌ی انتقال پول و برای سومی، گرفتن وام مسکن در اولویت قرار داشته باشد و این‌ها می‌توانند بانک و موسسه‌ی مورد نظر را بر اساس اولویت خود انتخاب کنند. مجموعه‌ی مقررات ضد تراست که در همه‌ی حوزه‌ها از جمله موسسات مالی، رسانه‌ها، شرکت‌های مخابراتی و رایانه‌ای کاربرد دارند عمدتا برای حفظ این حق انتخاب است.

فرهنگ گزینه داشتن

مسأله‌ی گزینه داشتن آن‌قدر در فرهنگ جوامع سرمایه‌داری ریشه دارد که حتی برای بیمه‌ی همگانی که دولت بخش قابل توجهی از هزینه‌های آن را می‌پردازد (مثل نظام بیمه‌ی جدید در ایالات متحده که به «اوباماکر» معروف است) و حتی برای بیمه‌ی تماما پرداخت‌شده از سوی دولت (برای افرادی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند) چندین گزینه وجود دارد و افراد می‌توانند با مقایسه‌ی خدمات آن‌ها یکی را انتخاب کنند و اگر از یکی راضی نبودند آن را پس از مدتی معین تغییر دهند. اصولا فلسفه‌ی بازار آزاد، رقابت و نتیجه‌ی رقابت، حق و امکان انتخاب است. ممکن است حتی یک نظام اقتصادی حق انتخاب را نفی نکند اما «امکان» آن را نتواند فراهم کند. تنها رقابت بر سر خریداران یک کالا یا خدمات است که عرضه‌کنندگان را متعدد می‌سازد؛ کیفیت را بهبود می‌بخشد و خدمات و کالاها را ارزان‌تر می‌کند.

قرارگاه خاتم‌الانبیا جان بخش خصوصی را گرفته و به صندوق ذخیره ارزی چشم دوخته است

آقای هاشمی با تاکید بر این‌که «قرارگاه خاتم‌الانبیا» با ۷۰۰ شرکت به عنوان زیرمجموعه خود، پروژه‌های «بزرگ» و «کوچک» در سراسر کشور را برعهده می‌گیرد، هشدار داد که «با این رویه، بخش خصوصی از بین می‌رود زیرا توان بخش خصوصی معادل توان بخش‌های غیر خصوصی، دولتی، شبه‌دولتی و یا صندوق‌های بازنشستگی نیست».

وی همچنین با یادآوری این موضوع که «خاتم‌الانبیاگ تنها برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌ها تشکیل شده بود، افزود که عملاً «آنچه اتفاق افتاد این بود که دولت سرمایه را داد ولی از سوی خاتم‌الانبیاء سرمایه‌گذاری عمده‌ای صورت نگرفت» و این قرارگاه در مقابل «به سرمایه‌گذاری دولت و صندوق ذخیره ارزی چشم دوخت».

به گفته رییس «انجمن شرکتهای مهندسی و ساخت»، شرکت‌های خصوصی هم‌اکنون «بیش از ۵۰ درصد از توان‌شان را از دست داده‌اند» و وضعیت به گونه‌ای خراب شده که «عملاً شرکت پیمان‌کار عمومی (GC) در بخش خصوصی وجود ندارد» و «حتی شرکت‌های بزرگ خصوصی نیز نمی‌توانند پروژه‌ها را به اتمام برسانند».

اظهارات حسن هاشمی بیست روز پس از آن صورت می‌گیرد که اکبر ترکان، دبیر «شورای عالی مناطق آزاد و ویژه اقتصادی» و مشاور ارشد حسن روحانی، با «قدردانی» از تلاش سپاه به منظور «آسایش» و «رفاه مردم»، بر ضرورت استفاده از پتانسیل‌های آن تاکید کرد.

او که روز هشتم مهرماه و در پایان دیدار از جزایر فارور و فاروگان در نشست مشترک با فرمانده نیروی دریایی سپاه و مسوولان «منطقه آزاد کیش» سخن می‌گفت، از احداث فرودگاه و بندرگاه در این جزایر «با استفاده از توانایی‌های سپاه» خبر داد و گفت «این نیرو به دنبال افزایش رفاه، ارتقا معیشت، و مهیا کردن وضعیت اقتصادی خوب برای مردم در جزایر بوده» و برای این منظور، «ظرفیت خود را به کار گرفته است».

این در حالی است که آقای ترکان، روز ۳۰ شهریورماه در گفتگویی با خبرگزاری «ایلنا» با انتقاد از عدم پایبندی «قرارگاه خاتم‌الانبیا» به تعهداتش در تکمیل پروژه «پل خلیج فارس» در «قشم» گفته بود: «فایننس را باید پیمانکار بیاورد و پیمانکار هم قرارگاه خاتم است که زورش زیاد است و ما هم زورمان به آن نمی‌رسد».

گفتنی است سردار سرتیپ عبداللهی، فرمانده «قرارگاه خاتم‌الانبیا» در تیرماه امسال، تعداد طرح‌های در دست انجام این قرارگاه را حدود ۲۲۵ «طرح بزرگ» اعلام کرده و گفته بود این طرح‌ها شامل ۴ پالایشگاه نفت و گاز، ۵ مجتمع پتروشیمی، یک کارخانه گاز مایع، ۲۲۰۰ کیلومتر خطوط نفت و گاز، ۳۷۰۰ کیلومتر آزادراه اصلی و فرعی و ۲۷ سد و نیروگاه است.



رییس «انجمن شرکتهای مهندسی و ساخت» در ایران در انتقاداتی صریح از «قرارگاه خاتم‌الانبیا» متعلق به سپاه پاسداران، گفت که این قرارگاه با در اختیار گرفتن تمامی پروژه‌های بزرگ و کوچک، بخش خصوصی کشور را به نابودی کشانده و مسوولان آن بدون تامین سرمایه، به «صندوق ذخیره ارزی» چشم دوخته‌اند.

حسن هاشمی روز شنبه (۲۶ مهر-۱۸ اکتبر) در گفتگو با خبرگزاری «ایلنا»، «قرارگاه خاتم‌الانبیا» را یکی از شرکت‌های غیرخصوصی دانست که در ۷-۸ سال قبل گذشته، فرصت رشد پیدا کردند و با بیان این‌که این شرکت‌ها تنها قرار بود «به پروژه‌های بزرگی که بخش خصوصی امکان فعالیت در آنها را نداشته» ورود کنند اما «این‌گونه نشد و عملاً وارد تمامی پروژه‌ها شدند».



این قرارگاه با در اختیار گرفتن تمامی پروژه‌های بزرگ و کوچک، بخش خصوصی کشور را به نابودی کشانده است



حسین موسویان: فرمانده جنگ نرم آیت‌الله‌ها در واشنگتن؟ سعید قاسمی نژاد - یوحنا نجدی



دیپلمات متمول کاشانی در مصاحبه‌ها و نوشته‌هایش همواره سخنان ستایش آمیزی را به شیوه‌ای دیپلماتیک درباره رهبر جمهوری اسلامی به زبان می‌راند



امیرحسین موسویان سال ۱۳۳۶ در یک خانواده متمول مذهبی در کاشان چشم به جهان گشود؛ خودش درباره ثروت خانوادگی‌اش می‌گوید که اولین بنزهایی که در خیابان‌های کاشان دیده شدند، متعلق به پدرش بود: «علاوه بر این، پدرم قبل از انقلاب چند هزار دار قالی داشت. به هر حال پدرم واقعا وضعیتش خوب و متمول بود و من هیچ وقت طی زندگی نیاز مالی احساس نکردم.»

به همین خاطر، موسویان خود را یک «بچه حاجی» یا «بورژوازی که اصلا مزه فقر را نچشیده»، معرفی می‌کند.

۱۹ ساله بود که برای تحصیل به دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در سکرمنتوی ایالات متحده آمریکا رفت. در آستانه پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ اما درس و تحصیل را نیمه کاره رها کرد و به تهران آشوب‌زده بازگشت. در بازگشت اما به روحانیون انقلابی «حزب جمهوری اسلامی» نزدیک شد و خیلی زود به عضویت این حزب درآمد: «قبل از انقلاب در روزهای بحرانی به ایران آمدم و با مرحوم آقای بهشتی آشنا بودم و با بچه‌های حزب جمهوری هم مثل محمد هاشمی، در انجمن در کالیفرنیا با هم بودیم. خب محمد هاشمی به بین‌الملل آمد و من هم به بخش بین‌الملل حزب رفتم.»

سه سال بعد با حکم سیدمحمد بهشتی، ریاست وقت قوه قضائیه، به جای صادق قطب‌زاده مدیرمسئولی روزنامه «تهران تایمز» را بر عهده گرفت و نزدیک به یک دهه در آنجا ماندگار شد: «آقای بهشتی به من مأموریت داد که بروم به روزنامه تهران تایمز و روزنامه را از دست قطب‌زاده و بنی صدر در بیاورم و اداره کنم.» وی همزمان در راه اندازی سازمان تبلیغات اسلامی و سپس در بخش بین‌الملل این سازمان نقش مهمی ایفا کرد.

جریان راست سنتی اما بعدها از تجربه موسویان در روزنامه نگاری برای تاسیس روزنامه «رسالت» استفاده کرد و وی به عنوان یکی از بنیانگذاران این روزنامه از سال ۱۳۶۴ نزدیک به پنج سال یکی از اعضای شورای مرکزی این روزنامه به شمار می‌رفت.

سال ۱۳۶۴ اما روزهای مهم دیگری را نیز در دفتر زندگی آقای موسویان به خود دیده است؛ آنچنانکه فعالیت در نهادهای مهم حکومت جمهوری اسلامی را نیز از همین سال شروع کرد؛ علی اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور وقت، با صدور حکمی موسویان را به سمت مدیرکل امور مالی و اداری، سرپرست ادارات کل و رئیس سازمان اداری مجلس منصوب کرد.

۳ سال بیشتر طول نکشید تا به حکم علی اکبر ولایتی، وزیر وقت امور خارجه جمهوری اسلامی ابتدا به ریاست اداره اول غرب اروپا و چندی بعد به مدیرکلی غرب اروپای این وزارتخانه منصوب شود. با این حال شاید، نام حسین موسویان در دوران ریاست جمهوری علی اکبر هاشمی رفسنجانی بیشتر به عنوان نخستین سفیر جمهوری اسلامی در آلمان متحد بر تیترا خبرها نشست؛ ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۹۲ زمانی که گروهی از رهبران اپوزیسیون کرد در رستورانی به نام «میکونوس» در برلین آلمان از سوی عوامل جمهوری اسلامی به رگبار بسته شدند، نام آقای موسویان به عنوان سفیر وقت جمهوری اسلامی در آلمان در رسانه‌ها مطرح شد.

دوران ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی و زمانی که حسن روحانی، در مقام دبیری شورای عالی امنیت ملی، پرونده هسته‌ای ایران را زیر بغل داشت، حسین موسویان به عنوان سخنگوی هیات ایرانی مذاکره کننده به مثابه یک دیپلمات عالی رتبه در عرصه بین‌الملل مطرح شد. خودش می‌گوید که حتی نخستین گزینه وزارت امور خارجه در دولت محمود احمدی‌نژاد بود اما بعد از تنها یک گفتگوی رو در رو با احمدی‌نژاد، آب‌شان به یک جوی نرفت و بعدها نیز بین‌شان آنچنان شکرآب شد که از سوی رئیس جمهور وقت به جاسوسی و فروش اطلاعات به کشورهای بیگانه متهم شد. موسویان در پی ماجرای این پرونده، چند شبی را نیز میهمان زندان اوین شد و با وثیقه‌ای دویست میلیونی از بند رهایی یافت.

وی اواخر فروردین سال ۱۳۸۷ از سوی دادگاه انقلاب تهران به اتهام «اخلال در امنیت ملی» مجرم شناخته و به دو سال حبس تعلیقی و پنج سال محرومیت از مشاغل دولتی محکوم شد. به دنبال صدور این حکم، وی ابتدا به آلمان و سپس به ایالات متحده رفت و هم‌اکنون به عنوان پژوهشگر در دانشگاه پرینستون آمریکا فعالیت می‌کند.

نام آقای موسویان طی سال‌های اخیر، غیر از پرونده هسته‌ای ایران، اغلب با دو موضوع گره خورده است؛ یکی ترور رهبران کرد در رستوران میکونوس و دیگری متهم شدن وی به جاسوسی برای دولت‌های غربی که درباره این دو موضوع البته مطالب زیادی در دسترس قرار دارد.

این یادداشت اما تلاش می‌کند تا فعالیت‌های گسترده آقای موسویان برای برقراری رابطه میان جمهوری اسلامی و ایالات متحده آمریکا و نوع نگاه وی به مسائلی همچون حقوق بشر، جنبش سبز و همچنین علی‌خامنه‌ای را مورد بررسی قرار دهد. نکته دیگر آنکه نقل قول‌های آقای موسویان که در این یادداشت به آن‌ها استناد شده عمدتاً برگرفته از نوشته‌ها و مصاحبه‌های وی با رسانه‌های داخل ایران است چرا که مقامات جمهوری اسلامی معمولاً به رسانه‌های خارجی چیزی می‌گویند و به رسانه‌های داخلی چیز دیگری.

سفیر مجانی و لابی یک‌نفره برای جمهوری اسلامی

تلاش برای بازسازی و برقراری رابطه میان تهران و واشینگتن را بی‌تردید می‌توان اصلیت‌ترین دغدغه این دیپلمات ۵۷ ساله دانست؛ باری که به گفته خودش بیش از سه دهه است که بر روی دوش گرفته: «اغلب دوستان وزارت خارجه به‌خوبی می‌دانند که در ۳۰ سال گذشته من همیشه معتقد به رفع تخاصمات واشینگتن با تهران بوده‌ام و همیشه بر این باور بوده و هستم که این دو کشور، هم اختلافات و هم منافع مشترک دارند.»

به نظر وی، مشکل رابطه دو کشور این است که دو طرف طی این سال‌ها همواره روی «اختلاف‌ها» ایستاده و مقابله کرده‌اند اما «باید همزمان باب گفت‌وگوها در مورد نگرانی‌ها، تهدیدات و منافع مشترک هم باز شود.»

این دیپلمات کاشانی معتقد است که موضوع ترمیم رابطه تهران و واشینگتن، بحث دیروز و امروز نیست بلکه از همان انقلاب سال ۱۳۵۷ نیز گروهی در آمریکا شکل گرفت که تاکنون تمام تلاش خود را برای برقراری رابطه خوب و معمولی میان دو کشور به کار بسته است: «همه سفرای ایران در نیویورک از ابتدای انقلاب تا حالا با این گروه کار کرده‌اند طبیعتاً من از همان اول ورود به آمریکا سعی کردم این گروه را تقویت و دانش آن‌ها را زیاد کنم.» موسویان البته در توجیه تلاش‌اش برای برقراری رابطه میان ایران و آمریکا از فواید آن برای منطقه نیز سخن می‌گوید و بر این باور است که همکاری دو کشور حتی می‌تواند بحران کشورهای عراق و افغانستان را تا حدود زیادی برطرف کند؛ چون به باور وی «نگرانی‌های ایران و آمریکا در عراق و افغانستان بسیار به هم نزدیک است» و «اتحاد ایران و آمریکا می‌تواند عراق را نجات دهد.»

موسویان در توجیه ضرورت مذاکره مستقیم ایران و آمریکا استدلال می‌کند که جمهوری اسلامی «با تمام اعضای ۱+۵ از ابتدای بحران هسته‌یی مذاکره جدی دوجانبه‌ای در سطوح کارشناسی، معاونان وزرا، وزرای خارجه داشته‌است، به جز آمریکا»، و این در حالی است که «آمریکا از سال ۲۰۰۶ یک عضو از گروه ۱+۵ شد و دلیلی وجود ندارد که ایران با پنج عضو مذاکره آنجا مذاکره کند اما با یک عضو مذاکره نداشته باشد.»

وی درباره اهمیت برقراری ارتباط میان دو کشور، از این موضوع به عنوان «تز سیاسی» اش نام می‌برد و در تبیین فرایند بسط گفتگو میان دو کشور معتقد است که مذاکره تهران و واشینگتن می‌تواند از موضوع پرونده هسته‌ای ایران آغاز شود و سپس به سایر مسائل بین دو کشور گسترش یابد: «من پنج سال است تز سیاسی خودم را مطرح کرده‌ام که ما یک مذاکرات هسته‌یی در قالب ایران و ۱+۵ احتیاج داریم و یک مذاکرات جامع دوجانبه با آمریکا در مورد تمامی مسائل شامل مسائل فی‌مابین، منطقه‌یی و بین‌المللی. این را در صدها مقاله و کنفرانس گفتم الان هم تز سیاسی‌ام این است و اعتقاد دارم.»

موسویان آنچنان به عنوان چهره‌ای شناخته در برقراری رابطه میان جمهوری اسلامی و آمریکا تبدیل شده که هرجا سخن از این موضوع به میان می‌آید، نام حسین موسویان نیز به اذهان متبادر می‌شود؛ آنچنانکه در گفتگوی تلفنی کوتاه حسن روحانی و پرزیدنت اوباما در پای پلکان هواپیما در پنجم مهرماه سال ۱۳۹۲ نیز برخی گمانه زنی‌ها از نقش این دیپلمات بازنشسته در این تماس تلفنی خبر می‌دادند هرچند او خود این موضوع را قویاً تکذیب می‌کند: «من کوچکترین حضور و دخالتی در مورد هیچ یک از برنامه‌های سفر آقای روحانی و هیئت همراه وی نداشتم و حتی در مراسمی هم که از من دعوت شده بود، حضور نیافتم.»

دیپلمات کاشانی داستان ما البته برقراری رابطه مستقیم میان تهران و واشینگتن را موضوعی «کاملاً تخصصی» و «دیپلماتیک» می‌داند آنچنانکه با به فرراندوم گذاشتن این موضوع در ایران به شدت مخالف است چون به نظر وی، سیاست خارجی را نباید به «دعوی خیابانی» تبدیل کرد «مگر آنکه مراجع مسئول و شخص رهبر جمهوری اسلامی در این خصوص تصمیمی اتخاذ کنند.» وی در مقابل دیدگاه برخی تحلیلگران مبنی بر اینکه جمهوری اسلامی اساساً با دشمن تراشی به بقای خود استمرار می‌بخشد، معتقد است که نه تنها «بقا، ثبات و موجودیت جمهوری اسلامی ربطی به دشمنی و دوستی با آمریکا ندارد و این کشور به خاطر حفظ موجودیت خود، به مقابله با آمریکا محتاج نیست»، بلکه حکومت تهران «منهای دشمنی و دوستی با امریکایی‌ها یا روسیه یا چین، کشوری مقتدر و باثبات است.»

موسویان برای تبیین دیدگاه‌ها و پیشنهادهایش برای همکاری ایران و ایالات متحده تنها به ارائه «تز سیاسی» اکتفا نکرده بلکه بدین منظور تاکنون در ده‌ها کنفرانس، نشست و جلسه در اروپا و آمریکا حضور یافته و سخنرانی کرده است و در این مجالس، با بسیاری از شخصیت‌های سیاسی کنونی و سابق دولت‌های غربی نیز به صورت غیر رسمی مذاکره می‌کند.

موسویان اما برای این اقداماتش، عنوانی در نظر گرفته است: «دیپلماسی عمومی در عرصه بین الملل». وی خود را کارگزار «بی‌جیره و مواجب جمهوری اسلامی» توصیف کرده است به طوری که اگرچه در پی به قدرت رسیدن حسن روحانی، زمزمه‌هایی مبنی بر سپردن وزارت امور خارجه دولت یازدهم به موسویان به گوش رسید اما «یار نزدیک حسن روحانی در سال‌های اصلاحات»، ضمن تکذیب این موضوع گفت: «نه؛ به هیچ وجه من‌الوجه؛ من واقعا دنبال پست و مسئولیت نیستم و همین کاری که دارم انجام می‌دهم یعنی دیپلماسی عمومی در عرصه بین‌الملل {موثرتر است}... بحمدالله اینجا هم آنقدر نفر هست برای پست‌ها. اما کم کسی پیدا می‌شود که برود در دیپلماسی عمومی بدون دلار، بدون جیره و مواجب و بدون پست، کار کند.»

وی برای جوش دادن معامله‌ای که یک سر آن در تهران و سر دیگرش در واشینگتن است تلاش می‌کند که نقش «لابی» جمهوری اسلامی را در امریکا ایفا کند؛ چون به نظرش «مهم‌ترین ضعف» جمهوری اسلامی در عرصه دیپلماتیک این است که در غرب، «لابی» ندارد: «کسی در غرب وجود ندارد که مواضع ایران را تشریح کند واقعا کسی نیست. یعنی ما نه لابی قوی در آمریکا و غرب داریم، نه حضور گسترده فعال در رسانه‌های غرب. من احساس کردم در یک حدی شاید بتوانم این نقش را ایفا کنم.»

وی زمستان سال ۱۳۹۲ زمانی که برای دیدار با مادر بیمارش برای مدت کوتاهی به ایران بازگشته بود، در گفتگویی با خبرگزاری «تسنیم»، وابسته به سپاه پاسدارن گستره لابی‌هایش برای جمهوری اسلامی در امریکا را چنین توصیف کرد: «نظرسنجی یک ماه پیش گاردین را {ببینید} که آنلاین مطرح کرد که توافق هسته‌ای ژنو به چه دلایلی به دست آمد؟ گزینه اولش این بود «روشنگری‌ها و مقالات و سخنرانی‌های حسین موسویان»... یعنی آن‌ها هم می‌دانند که من در صحنه دیپلماسی عمومی در عالیترین سطوح رسانه‌ای اعم از نیویورک تایمز، واشنگتن پست، گاردین، فایننشیال تایمز، وال استریت ژورنال، سی‌ان‌ان، لوموند... فعال بودم، من صدها مقاله و صدها کنفرانس و سخنرانی انجام داده‌ام. بسیاری از سخنرانی‌های من در آمریکا مستقیم از طریق تلویزیون پخش می‌شد. من در سانفرانسیسکو یک سخنرانی داشتم که بیشتر عمومی بود و از ۲۵۰ شبکه تلویزیونی و رادیویی آمریکا پخش می‌شد. بحث‌هایی هم که می‌کردم هیچ کسی نشنیده بود.» دیپلمات پیشین جمهوری اسلامی البته هیچ ابایی از تاکیدهای چندباره بر تلاشهای بی‌جیره و مواجبش برای جمهوری اسلامی ندارد آنچنانکه در مصاحبه‌های متعددی همواره خود را با چنین صفت و کارکردی معرفی می‌کند و اینگونه اقداماتش را نوعی «روشنگری» و «وظیفه ملی» لقب داده است: «من در شرایط فعلی این را وظیفه ملی خودم می‌دانم که به‌عنوان یک سفیر بی‌جیره و مواجب و بدون هرگونه ماموریتی از طرف دولت، از تمام ظرفیت خود در این جبهه استفاده کنم.» «روشنگری»‌های وی در حمایت از حکومت تهران البته تنها محدود به دفاع از پرونده هسته‌ای این کشور نیست بلکه به گفته خودش سایر موضوع‌های چالش برانگیز بین ایران و غرب از جمله «واقعیات ایران و منطقه»، «اشتباهات غرب در برخورد با ایران»، «ترسیم مظلومیت‌های ملت ایران»، «دفاع از حقوق هسته‌ای ایران» و «ارایه دلایل قابل قبول در مخالفت با جنگ و تحریم علیه ملت ایران» را نیز دربر می‌گیرد. موسویان برای تاکید بر اهمیت شکل‌گیری لابی جمهوری اسلامی در غرب، بزرگترین ضعف همه دولت‌هایی که بعد از انقلاب سال ۱۳۶۷ در ایران بر سر کار آمدند را «نداشتن لابی در ایالات متحده آمریکا» می‌داند و می‌گوید که ایران در این زمینه از اسرائیل و حتی سازمان مجاهدین نیز ضعیف‌تر عمل کرده است: «این

ضعف بزرگ همه دولت‌های بعد از انقلاب بوده است که در مقابل لابی اسرائیلی‌ها، اعراب، منافقین و دیگران که علیه ایران فعال مایشاء هستند و ده‌ها میلیون دلار هزینه می‌کنند، هیچ اقدام شایسته‌ای نکرده‌اند.»

به نظر وی، «اصولا جمهوری اسلامی در آمریکا لابی نداشته و ندارد» و به عبارتی صریح‌تر، «لابی ایران، صفر است.»

موسویان با انتقاد از فقدان لابی جمهوری اسلامی در میان نهادهای تصمیم ساز ایالات متحده امریکا می‌گوید که تنها مقاومت شخصی پرزیدنت اوباما در مقابل فشار لابی‌های اسرائیل، اعراب و گروه سازمان مجاهدین بود که سرانجام امریکا از اقدام نظامی علیه برنامه هسته‌ای ایران خودداری کرد.

در نتیجه، موسویان به عنوان سفیر غیررسمی جمهوری اسلامی در خاک ایالات متحده امریکا هم اینک اصلیت‌ترین منبع برای تبئین مواضع تهران در امریکا و حتی غرب به شمار می‌رود؛ کسی که بار لابی‌گری برای حکومت تهران را یک تنه به دوش می‌کشد. وظیفه‌ای که وی بی‌تردید بدون چراغ سبز و موافقت مسئولان اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی اجازه پرداختن به آن را نخواهد داشت. این مسئولیت البته الزاماتی دارد و از جمله مهمترین آن‌ها ابراز خاکساری بی‌وقفه نسبت به علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی و تبری جستن از جنبش‌های اعتراضی مردم ایران همچون قیام ۱۸ تیر و جنبش سبز است.

از پرونده هسته‌ای تا جنبش سبز؛ «حرف، حرف آقا است. تمام!»

دیپلمات متمول کاشانی در مصاحبه‌ها و نوشته‌هایش همواره سخنان ستایش آمیزی را به شیوه‌ای دیپلماتیک درباره رهبر جمهوری اسلامی به زبان می‌راند؛ شیوه‌ای که او در این زمینه بکار می‌بندد، البته با چرب زبانی‌های مداحان و امامان جمعه کشور تا حدود زیادی متفاوت است.

وی از جمله تلاش می‌کند تا چهره‌ای منعطف، اهل مدارا و دمکراتیک از علی خامنه‌ای ارائه کند؛ چونان رهبری سالخورده که به نظرهای مخالف احترام می‌گذارد و عقیده‌اش را حتی درباره پرونده هسته‌ای ایران تحمیل نمی‌کند: «مقام معظم رهبری با قدرت از تیم هسته‌ای دفاع می‌کنند. با وجودی که ایشان قلبا اعتقاد دارد که امریکایی‌ها سوء نیت دارند ولی هم دست دولت آقای احمدی‌نژاد را برای مذاکره باز گذاشت و هم اختیار مذاکره با امریکا را به دولت آقای روحانی داد.»

به نظر وی، «اقتدار ملی و مذهبی» علی خامنه‌ای، «لنگرگاه ثبات» جمهوری اسلامی است و در این راستا می‌گوید: «برای یک لحظه تصور کنید که در این ۳۴ سال امام و یا رهبری را نداشتیم، چه بلبشویی در کشور پدید می‌آمد.» بر این اساس، به نظر وی غربی‌ها باید درک کنند که در جمهوری اسلامی، «قانونگرایی» برپا است و در این شرایط، علی خامنه‌ای «سکان‌دار اصلی سیاست خارجی» حکومت تهران است و در سیاست داخلی نیز رهبری، «مهم‌ترین مرجع در قانون اساسی» به شمار می‌رود به طوری که همه تصمیم‌ها در سطوح عالی قدرت همچون شورای عالی امنیت ملی، مستقیما به اطلاع وی می‌رسد و در صورت موافقت رهبر جمهوری اسلامی، به اجرا در می‌آیند.

در این چهارچوب، موسویان حتی در دفاع از برنامه هسته‌ای مشکوک جمهوری اسلامی به طرف‌های غربی اطمینان می‌دهد که حکومت تهران به دنبال «عملیاتی کردن» فتوای علی خامنه‌ای، مبنی بر «حرام بودن استفاده از سلاح کشتار جمعی» است یعنی همان نکته‌ای که سعید جلیلی، مذاکره کننده ارشد ایرانی با دولت‌های غربی در دوران محمود احمدی‌نژاد همواره بدان استناد می‌کرد.

موسویان آنچنان وفادار به ولایت فقیه است که حتی در اوج رویکردهای رادیکال محمود احمدی‌نژاد علیه غرب نیز اختلاف‌های شخصی و تهمت‌های رئیس‌جمهور وقت علیه خودش را به کنار نهاد و در آن زمان نیز به گفته خودش، مواضع رادیکال احمدی‌نژاد را «توجیه» و از منافع نظام دفاع کرد: «من حدود چهار سال دوران ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد را در امریکا بودم فعالیت‌های من هیچ تغییری نکرده است. من از همان ابتدا که به امریکا رفتم اصلاً وارد مسائل شخصی نشدم و معتقد بودم که اختلاف من با وی یک بحث داخلی و خانوادگی است. معتقد بودم که باید از تجربه و تخصص ۳۰ ساله دیپلماتیک خودم در دفاع از منافع ملی ایران استفاده کنم.»

موسویان نیز همچون سایر مقامات جمهوری اسلامی، گزارش‌های احمد شهید، «گزارشگر ویژه سازمان ملل درباره وضعیت حقوق بشر در ایران» را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ وی در این زمینه، گاه حتی از ادبیات زنده محمدجواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضائیه نیز فراتر می‌رود.

وی با نگاهی توطئه‌گرایانه، گزارش‌های آقای احمد شهید را «غیرمنصفانه» و طرح مسایل مربوط به نقض سیستماتیک حقوق بشر در جمهوری اسلامی را «بخشی از استراتژی امریکا و کشورهای غربی با هدف مشروعیت زدایی و تضعیف دولت ایران» توصیف کرده و همچون علی خامنه‌ای، مدعی است که «کشورهای غربی معیارهای دوگانه‌ای در مورد موضوع حقوق بشر اتخاذ کرده‌اند.»

سفیر پیشین جمهوری اسلامی در آلمان اگرچه موضوع حقوق بشر را یکی از مسائل اصلی چالش دیرپای جمهوری اسلامی با غرب می‌داند اما با وجود سال‌ها زندگی در غرب و ارتباط مستمر با دیپلمات‌های اروپایی و امریکایی بر این باور است که حقوق بشر، تنها برای «مردم امریکا» اهمیت دارد و دولت این کشور اساساً «بی‌توجه به مسائل حقوق بشری، تنها بر منافع مادی خود تاکید می‌کند.»

وی همچون سایر صداهایی که از تهران شنیده می‌شود، حتی دغدغه جهانی علیه برنامه مشکوک هسته‌ای جمهوری اسلامی را نیز توطئه اسرائیل می‌داند: «توجه داشته باشیم که نگرانی غرب از برنامه هسته‌ای ایران در حقیقت نگرانی ساختگی است که ساخته و پرداخته دست اسرائیلی‌ها است.» موسویان نیز همچون دیگر مقامات حکومت تهران، قائل به «حقوق بشر اسلامی» یا «حقوق بشر به روایت جمهوری اسلامی» است. آنچنانکه با ذکر خاطره‌ای می‌گوید در دهه ۱۹۹۰، زمانی که سفیر ایران در آلمان بود برای برطرف کردن «برداشت‌های غلط» و «درک نادرست» غرب از حقوق بشر در ایران، چندین کنفرانس برای اساتید و صاحب‌نظران دانشگاهی آلمانی برگزار کرد: «پس از این کنفرانس‌ها بود که وکلا، فعالان رسانه‌ای و چهره‌های مذهبی به من گفتند که تا پیش از این آنان درک درستی از موضوع حقوق بشر در ایران نداشتند.»

با این حال، زمانی که سخن از ۱۸ تیر و جنبش سبز به میان می‌آید، موسویان تمامی این جنبش‌ها را با عنوان کلی «تضاد با منافع ملی» و «افراط‌گرایی» طرد می‌کند. به نظر وی، ۱۸ تیر و جنبش سبز، «توسط یک جریان افراطی سازماندهی شده بود» و «هیچ کدام از آن‌ها و حتی رهبران‌شان نیز دنبال براندازی نظام نبودند.»

موسویان حتی ادعا می‌کند که رهبران جنبش سبز به نظام و شخص علی خامنه‌ای وفادار هستند: «من هیچ وقت اعتقادی نداشتم {که جنبش سبز برانداز است}. اگر رهبران جنبش سبز، آقایان کروبی، موسوی و خاتمی تلقی شوند، خوب آقای کروبی وقتی می‌خواست کاندید شود رفت از آقا اجازه گرفت که کاندیدا شوم یا نه. آقای خاتمی وقتی می‌خواست کاندیدا شود رفت از آقا اجازه گرفت که کاندیدا شوم یا نشوم. تا آنجایی که من یادم است برای تصمیمات مهم این افراد خدمت آقا می‌رفتند و از آقا اجازه می‌گرفتند.»

وی در واکنش به تحلیل شماری از کارشناسان غربی مبنی بر اینکه ایرانیان در جریان اعتراض‌های خیابانی سال ۱۳۸۸ به دنبال براندازی جمهوری اسلامی بودند، این تحلیلگران را افرادی «ساده‌اندیش» و دیدگاه‌شان را نیز «سطحی» می‌داند: «من تعجب می‌کردم که چقدر این‌ها ساده‌اندیش‌اند و اطلاعاتشان سطحی است. پاسخ می‌دادم، این نظام ثبات دارد و می‌ماند و این تظاهرات هم برای تغییر رژیم نیست، پیامد یک انتخابات است، مثل شما که انتخاباتی دارید و ممکن است مخالف و موافق تظاهرات کنند. آقایان کروبی و موسوی دنبال هم دنبال تغییر رژیم نیستند، آن‌ها هم دارند در قالب قانون اساسی کار می‌کنند و معتقدند به قانون اساسی.»

اما اگر موسویان در جریان انتخابات سال ۱۳۸۸ به جای آقایان موسوی و کروبی بود، چه می‌کرد؟ «من اگر جای آقایان موسوی و کروبی بودم، خدمت آقا می‌رفتم و عرض می‌کردم که آقا از نظر ما این انتخابات سالم نبوده، چون حضرتعالی می‌فرمایید که سالم بوده و تایید می‌کنید، چون شورای نگهبان تایید می‌کند ما تمکین می‌کنیم. تمام!»

بر اساس همین دیدگاه، وی زمانی که در اوج جنبش سبز به امریکا عزیمت کرد، در گفتگو با «وال استریت ژورنال» به غربی‌ها اطمینان داده بود که جنبش سبز، «چیز خیلی مهمی نیست» چون «نظام بسیار مقتدرتر از این است که با چند تظاهرات به چالش کشیده شود و این یک مسئله داخلی است که خیلی زود و به سادگی حل می‌شود.» البته نیازی به گفتن نیست که حوادثی که آقای موسویان درباره آن‌ها می‌گوید «چیز خیلی مهمی نیست»، چگونه به کشته شدن ده‌ها نفر در تهران و شهرستان‌ها، سال‌ها زندان برای بسیاری از مسئولان و مردم عادی کشور، حصر خانگی دو کاندیدای معترض به نتایج انتخابات، تجاوز به زندانیان همچون حوادث کهریزک و مهاجرات ناگزیر بسیاری از ایرانیان انجامید.

بر این اساس، «نظام بسیار مقتدر» نیز از دید این دیپلمات پیشین جمهوری اسلامی، نظامی است که در سرکوب اعتراض‌های خیابانی و مسالمت‌آمیز مردمش، از هر ابزاری برای خشونت و ضرب و شتم استفاده می‌کند و به عنوان مثال، ماشین نیروی انتظامی آن نیز از روی مردم بی‌دفاع عبور می‌کند.

دانش نامه سرمایه: بازار مالی



”بازار مالی“ بازاری است که در آن یک دارایی مالی (Financial Assets) مثل سهام و اوراق قرضه را می‌توان خرید یا فروخت. بازارهای مالی تسهیل‌کننده جریان منابع مالی هستند. از طریق بازارهای مالی است که امکان سرمایه‌گذاری و تامین سرمایه را برای خانوارها، شرکت‌ها و بنگاه‌های دولتی فراهم می‌آورند. در بازارهای مالی است که از طریق کشف قیمت منابع، امکان توزیع و تخصیص بهینه سرمایه و کالا فراهم می‌شود.

بازارهای مالی از افراد و شرکت‌هایی تشکیل شده‌اند که اوراق بهادار و کالاها را می‌خرند و می‌فروشند. در این بازارها عرضه و تقاضا تعیین‌کننده قیمت هستند. اوراق بهادار در وقع ادعایی هستند نسبت به درآمدی در آینده. پیش از این، معمولا این ادعا بر ورق کاغذی نوشته می‌شد اما امروزه اسناد این ادعاها عمدتاً فقط در حافظه کامپیوترها وجود دارند. شناخته‌شده‌ترین نوع این اوراق بهادار، سهام (Stock) و اوراق قرضه (Bond) هستند.

موسویان اینک صریحا از نیاز حکومت جمهوری اسلامی به لابی در پایتخت ایالات متحده سخن می‌گوید. جمهوری اسلامی اگر چه با نگاه مثبت بخشهایی از دولت کارتر به قدرت رسید اما در بحبوحه درگیریهای جناحی با تسخیر سفارت آمریکا سرنوشت خود را به دشمنی با آمریکا گره زد. به مرور اما سران جمهوری اسلامی دریافتند که برای دشمنی موثرتر با شیطان بزرگ هم که شده می‌بایست کارگزارانی در قلب ایالات متحده داشته باشند. در طی دو دهه اخیر بسیاری کوشیده اند خود را عزیز کنند و ”لابی“ ملایان حاکم بر تهران باشند. حکومت تهران اگر چه از خدمات این گروهها بهره برده است اما تا کنون مدال افتخار نمایندگی رسمی خود را بر سینه هیچ کدام از آنها نزده است. اگر جمهوری اسلامی و ایالات متحده روابط خود را عادی کنند این روال تغییر خواهد کرد و حسین موسویان، این کهنه کار امنیتی-دیپلمات، می‌تواند نقشی مهمتر از آنچه اکنون بر عهده دارد در پیشبرد سیاستهای جمهوری اسلامی در قلب واشنگتن بازی کند. بیهوده نیست که او به مقام وزارت خارجه ایران چشم ندارد، چشمان او بر جایگاهی جذاب تر و در عین حال کم در دستر تر دوخته شده است: مرد شماره یک حکومت ایران در جلسات غیررسمی، جایی که تصمیمات واقعی اخذ می‌شوند و حرفها بی پرده گفته می‌شوند.



”بازار مالی“ بازاری است که در آن یک دارایی مالی (Financial Assets) مثل سهام و اوراق قرضه را می‌توان خرید یا فروخت.



سعید قاسمی نژاد پژوهشگر بنیاد دفاع از دموکراسیها در واشنگتن، و مدرس و دانشجوی دکتری فایننس در سیتی یونیورسیتی نیورک است. یوحنا نجدی مدیر پژوهشها در مرکز مطالعات لیبرالیسم و دانشجوی دکتری اقتصاد سیاسی است.

دریا صفایی از فعالیت‌هایش برای بازگرداندن زنان ایرانی به ورزشگاه‌ها می‌گوید علیرضا کیانی



اگر ما به عنوان شهروندان ایرانی به این مساله واکنش نشان نمی‌دادیم، فدراسیون جهانی هم واکنشی نشان نمی‌داد.

«دریا صفایی»، دندانپزشک ایرانی مقیم بلژیک است که در ماه‌های گذشته و در جریان مسابقات جهانی والیبال، این شعار را به استادیوم‌های محل برگزاری این مسابقات در کشورهای مختلف اروپایی آورد: «بگذارید زنان ایرانی وارد ورزشگاه‌ها شوند.» حرکتی که بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های مختلف بین‌المللی داشت. آن‌ها از زنی ایرانی گفتند که تنها و بدون کمک سازمان یا نهاد خاصی و با هزینه شخصی تمام سعیش را می‌کند که ظلم رفته بر زنان سرزمینش را به گوش جهان برساند. خانم صفایی این روزها و بعد از موفقیت رسانه‌ای در جهانی کردن مطالبه زنان ایرانی برای ورود به ورزشگاه‌ها، کمپینی نیز به نام «پیش به سوی ورزشگاه‌ها» راه‌اندازی کرده است. مصاحبه ما با دریا صفایی را در ادامه بخوانید.



علیرضا کیانی: به عنوان سوال نخست می‌پرسم چه شد به فکر فعالیت برای رفع ممنوعیت ورود زنان ایرانی به استادیوم‌ها افتادید؟ زنان ایرانی مشکلات گوناگونی دارند که این مساله هم یکی از آنهاست. چرا این مشکل را انتخاب کردید؟

دریا صفایی: همان‌طور که خودتان می‌گویید زنان در طی ۳۶ سال گذشته مشکلات فراوانی داشتند، حتی در زندگی روزمره‌شان، مانند مساله حجاب اجباری، حق سفر، حق حضانت بچه پس از طلاق، حق ارث و از این دست مسائل. البته جمهوری اسلامی نظامی است که اساسا بر آپارتاید جنسیتی بنا شده است. این اواخر عمق آپارتاید جنسیتی بیشتر شده است و حتی در دوران ریاست جمهوری روحانی هم این وضعیت همچنان با قوت پیش می‌رود. به عنوان مثال می‌بینیم که در علوم پزشکی برای زنان سهمیه برقرار کرده‌اند و آنجا هم تبعیض جنسیتی برقرار است. دختران را از بسیاری رشته‌هایی که قبلا می‌توانستند بخوانند محروم کردند. ۱۲ هزار سهمیه دختران را کم کردند. خب در این وضعیت یا ما می‌توانیم به سکوت ادامه بدهیم و هرسال دریغ از پارسال و یا اینکه بالاخره یک جایی در برابر این همه ستمگری بایستیم. خب دربارهی ورود به ورزشگاه‌ها هم تا ۲ سال پیش خانم‌ها می‌توانستند وارد ورزشگاه‌های سربسته شوند. اما دیدیم که در دولت روحانی این ورود ممنوع شده است. دیدیم این مشکل، مشکل جدیدی ست و این حق بدیهی ما را گرفته‌اند. تصمیم گرفتم این را به صورت نمادین برجسته کنم و بگویم که ما می‌فهمیم شما با ما چه می‌کنید و ما به این وضعیتی که شما درست کرده‌اید اعتراض داریم. از آن طرف چون والیبال ایران بسیار قدرتمند ظاهر شده بود می‌دانستم که اعتراض در قالب این مساله می‌تواند توجه رسانه‌ها و مردم را بیشتر جلب کند و می‌دانستم که اگر مساله حقوق زنان را به ورزشگاه‌ها بکشانم، آن را به مساله روز تبدیل خواهم کرد و آن را در دنیا مطرح خواهم کرد. پس این مساله را انتخاب کردم تا به دنیا بگویم ما زنان ایرانی از این وضعیت راضی نیستیم. ورزشگاه برای من در اینجا مانند یک سنگر مبارزه برای تلاش در راه بازپس گیری حقوق مسلم ما بود.

علیرضا کیانی: فعالیت‌های عمده‌ای که در این راه انجام دادید چه بود؟ مثلا دیدم در شبکه یوتیوب خودتان فیلم دو نفره دیدار شخصی‌تان با معاون اجرایی فدراسیون جهانی والیبال را گذاشته‌اید که در آن پیرامون ممنوعیت ورود زنان به استادیوم‌ها صحبت می‌کنید یا اینکه رفته‌اید و از اعضای تیم ملی والیبال بلژیک درباره این مساله پیام گرفته‌اید. چه کارهای دیگری کردید و چه نتایجی هم در بر داشتند؟ آیا فعالیت‌های شما در سلب میزبانی از جمهوری اسلامی از مسابقات والیبال نوجوانان و کلا تعلیق میزبانی مسابقات جهانی والیبال هم تأثیرگذار بود؟

دریا صفایی: وقتی ایران به دور نهایی لیگ جهانی والیبال صعود کرد، تصمیم گرفتم به ایتالیا بروم تا فعالیت‌هایمان را شروع کنیم. من فعالیتیم را از ماه جولای شروع کردم در شهر فلورانس. پرچم‌های شیر و خورشید و بنرها را به ورزشگاه بردم. جلب توجهی که بنرها کرد قابل توجه بود، تا جایی که تلویزیون ایتالیا از من خواست هنگام مصاحبه «بروتو»، مربی تیم ملی ایتالیا، بنرها را پشت مصاحبه‌کننده نگاه دارم تا در موقع پخش در تلویزیون ایتالیا پیدا باشد.

دریا صفایی: به انگلیسی نوشته بودم: «اجازه دهید زنان وارد ورزشگاه‌ها شوند.» یک بنری هم داشتم خطاب به آقای «آری گراچا»، رییس فدراسیون جهانی والیبال با این مضمون که «آقای گراچا! لطفاً به زنان ایرانی برای ورود به ورزشگاه‌ها کمک کنید.» بعدها روسای چندین فدراسیون اروپایی به من گفتند که مرا و بنری که در آن آقای گراچا را خطاب قرار داده بودم دیده بودند. در آنجا با «بروتو» هم صحبت کردم و او هم گفت هر کمکی از دستش بر بیاید برای این مساله انجام می‌دهد. در خود فلورانس دیداری داشتم با نمایندگان شورای شهر فلورانس که منجر به صدور یک اعلامیه شد در دفاع از حق ورود زنان ایرانی به ورزشگاه‌ها. پس از سفر ایتالیا و وقتی به بلژیک برگشتم، دوباره با روسای فدراسیون‌های والیبال اروپایی تماس گرفتم که اولین نتیجه‌اش این شد که مساله ممنوعیت ورود زنان را در ماه آگوست در اجلاس توکیو مطرح کردند و مرا هم طی ایمیل‌هایی در جریان می‌گذاشتند.

علیرضا کیانی: چه کسی شما را در جریان می‌گذاشت؟

دریا صفایی: من با رییس فدراسیون والیبال بلژیک در تماس مستقیم بودم. به هر حال ۲ روز قبل از اینکه مسابقات قهرمانی جهان شروع شود تماسی با مربی و بازیکنان تیم ملی والیبال بلژیک گرفتم و از آن‌ها فیلم کوتاهی که در آن حمایت همه‌جانبه‌شان از حق ورود زنان به ورزشگاه‌های ایران را اعلام می‌کردند گرفتم. مسابقات جهانی والیبال در لهستان شروع شد و من برای دیدن مسابقات ایران به کراکوف سفر کردم. در آن سفر تی‌شرت‌هایی تهیه کردم که روی آن‌ها هم نوشته شده بود: «اجازه دهید بانوان ایرانی وارد ورزشگاه‌ها شوند.» من ۱۰۰ تی‌شرت زده بودم و شگفت‌آور این‌که در عرض ۵ دقیقه این تی‌شرت‌ها تمام شد! چه تماشاگران ایرانی و چه تماشاگران لهستانی به طرفم می‌آمدند و از من می‌خواستند که اگر امکان‌پذیر است آن‌ها هم از این تی‌شرت‌ها داشته باشند. استقبال آن‌قدر زیاد بود که رسانه‌های لهستانی آخر مسابقه برای مصاحبه به سمت من آمدند. تلویزیون «پل ست» لهستان و نیز یکی از روزنامه‌های معتبرشان به نام «گازتا ویبورچا» و نیز رادیوها با من مصاحبه کردند. به هر حال مساله ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها خبر بسیار مهمی شده بود در آن روزها.

علیرضا کیانی: واکنش تماشاگران لهستانی چه بود؟

دریا صفایی: بسیار کنجکاوانه می‌آمدند و از من درباره موضوع می‌پرسیدند و وقتی آگاه می‌شدند می‌خواستند که یک تی‌شرت به آن‌ها بدهم. اگر می‌دانستم استقبال تا این حد است تی‌شرت‌های بیشتری تهیه می‌کردم.

علیرضا کیانی: این تی‌شرت‌ها را با هزینه شخصی خودتان تهیه کردید؟

دریا صفایی: بله. همه با هزینه شخصی خودم بود. همه کارهای من با هزینه شخصی بود. دفعه دومی که به لهستان رفتم برای بازی ایران و لهستان و ایران و صربستان بود. استقبال رسانه‌های بین‌المللی خیلی بیشتر از قبل بود. چون با ماجرا آشنا شده بودند و حتی یورواسپرت هم یک ویدئو-مصاحبه از من منتشر کرد. این اتفاق درست سه روز بعد از اعلام بازداشت «غنچه قوامی» بود که توسط برادرش هم اعلام شد. به همین خاطر من یک بنر جدید برای آزادی غنچه تهیه کردم و با رسانه‌های لهستانی درباره غنچه مصاحبه کردم. بعد از این مصاحبه من با رسانه‌های لهستان، رسانه‌های ده‌ها کشور این قضیه را پوشش دادند. من اخبار خودم را از روزنامه‌های گواتمالا گرفته تا یونان و ژاپن و ویتنام و هند می‌دیدم.

علیرضا کیانی: این رسانه‌ها و روزنامه درباره کارهای شما چه می‌گفتند؟

دریا صفایی: راجع به ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها صحبت می‌کردند و اینکه یک اکتیویست زن در لهستان این ممنوعیت را به جهانیان بازتاب می‌داد. در واقع اعتراضات ما موجب شد اخبار محرومیت زنان ایرانی گوش دنیا را پر کند. همچنین سعی کردم غنچه را بشناسانم. البته در رسانه‌های انگلیسی درباره او فراوان صحبت شده بود چون ملیت انگلیسی هم داشت. همچنین دیداری با آقای «الکساندر بوریچیچ» - نایب‌رییس اجرایی فدراسیون جهانی والیبال (FIVB) و رییس شورای جهانی لیگ والیبال داشتم تا به او بگویم اولاً بر خلاف حرف مسوولان ایرانی ما زنان ایرانی مشکل فرهنگی نداریم و خیلی هم علاقمند به ورود به ورزشگاه‌ها هستیم ولی آن‌ها مانع می‌شوند. دوم اینکه بر خلاف حرف‌های امثال «داورزنی» و «افشاردوست»، مبنی بر مساعدت در امر ورود زنان به ورزشگاه‌ها، آن‌ها تصمیم دارند این قوانین را دور بزنند. حرف‌های این آقایان در وبسایت‌های پارسی‌زبان جمهوری اسلامی را من در دست داشتم و به انگلیسی ترجمه کردم و به او دادم. به او گفتم که این‌ها خودشان می‌گویند ۳۰۰ تن از کارمندان زن خودمان را به ورزشگاه‌ها می‌آوریم و بعد نشان می‌دهیم که زنان برای ورود به ورزشگاه‌ها آزاد هستند اما خودشان استقبال نمی‌کنند. علیرضا کیانی: این رسانه‌ها و روزنامه درباره کارهای شما چه می‌گفتند؟

دریا صفایی: راجع به ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها صحبت می‌کردند و اینکه یک اکتیویست زن در لهستان این ممنوعیت را به جهانیان بازتاب می‌داد. در واقع اعتراضات ما موجب شد اخبار محرومیت زنان ایرانی گوش دنیا را پر کند. همچنین سعی کردم غنچه را بشناسانم. البته در رسانه‌های انگلیسی درباره او فراوان صحبت شده بود چون ملیت انگلیسی هم داشت. همچنین دیداری با آقای «الکساندر بوریچیچ» - نایب‌رییس اجرایی فدراسیون جهانی والیبال (FIVB) و رییس شورای جهانی لیگ والیبال داشتم تا به او بگویم اولاً بر خلاف حرف مسوولان ایرانی ما زنان ایرانی مشکل فرهنگی نداریم و خیلی هم علاقمند به ورود به ورزشگاه‌ها هستیم ولی آن‌ها مانع می‌شوند. دوم اینکه بر خلاف حرف‌های امثال «داورزنی» و «افشاردوست»، مبنی بر مساعدت در امر ورود زنان به ورزشگاه‌ها، آن‌ها تصمیم دارند این قوانین را دور بزنند. حرف‌های این آقایان در وبسایت‌های پارسی‌زبان جمهوری اسلامی را من در دست داشتم و به انگلیسی ترجمه کردم و به او دادم. به او گفتم که این‌ها خودشان می‌گویند ۳۰۰ تن از کارمندان زن خودمان را به ورزشگاه‌ها می‌آوریم و بعد نشان می‌دهیم که زنان برای ورود به ورزشگاه‌ها آزاد هستند اما خودشان استقبال نمی‌کنند.

آقای بوریچیچ از توضیحات من و این مسائل تعجب کرده بود و قول داده بود که از این قضیه حمایت کند. ایشان گفتند از ماه نوامبر فعالیت‌ها و فشارهاشان بر ایران را افزایش خواهند داد. با بعضی از روسای فدراسیون‌های اروپایی هم دوباره دیدار داشتم که رییس فدراسیون والیبال بلژیک به من گفت: «دریا نگران نباش. ما با تو هستیم و مطمئن باش کار را پیگیری می‌کنیم.» تمام این فعالیت‌ها و صحبت‌ها به این منجر شد که در جلسه‌ای که FIVB در اول نوامبر داشت، آقای «آری گراچا» علنا مهم‌ترین خواسته این فدراسیون را آزادی ورود زنان به ورزشگاه‌ها و نیز آزادی غنچه قوامی اعلام کرد که ۲۱۰ نفر از روسای فدراسیون‌ها در آنجا به مدت ۲ دقیقه ایستاده دست می‌زدند و تشویق می‌کردند و حمایت خودشان از گراچا را اعلام می‌کردند و متأسفانه در اینجا بود که میزبانی ایران را مشروط اعلام کردند و گفتند اگر به مساله زنان بها بدهد و آزادی ورود آن‌ها را فراهم کند، میزبانی به او برمی‌گردد وگرنه مساله منتفی خواهد شد.

علیرضا کیانی: متأسفانه یا خوشبختانه؟!

دریا صفایی: بله، به نوعی هم خوشبختانه. خوشبختانه برای ما زنان ایرانی. ما زنان ایرانی دیگر بیش از این نمی‌توانیم تحمل ظلم بکنیم. اما هدف من ممنوعیت میزبانی برای ایران نبود. بلکه جمهوری اسلامی را لایق میزبانی جهان نمی‌دانم. تا وقتی که تبعیض جنسیتی وجود دارد، جمهوری اسلامی لایق معاشرت با کشورهای جهان نیست. من هم می‌خواستم اعلام کنم ما زنان ایرانی از نظر فرهنگی فرقی با آدم‌های دیگر دنیا نداریم.

علیرضا کیانی: چه سازمان‌ها و نهادهایی با شما همکاری داشتند؟ چون در خبرها آمده بود که دیده‌بان حقوق بشر هم با فدراسیون جهانی والیبال دیدار داشته است و از آن‌ها خواسته است که میزبانی ایران را لغو کنند. آیا شما با دیده‌بان حقوق بشر یا سازمان‌ها و نهادهای دیگر دیدار یا همکاری در این باره داشتید؟ یا اینکه این نهادها جدای از فعالیت شما عمل می‌کردند؟

دریا صفایی: نه من با آن‌ها ارتباطی نداشتم. آن‌ها جداگانه فعالیت می‌کردند. من با روسای فدراسیون‌های اروپایی ارتباط زیادی داشتم. کسی با من همکاری نکرد جز همسرم. اما استقبال زیادی از طرف روسای فدراسیون‌ها دیدم. خب فعالیت همه ما یک مجموعه است که این کارها را پیش برد. هم‌وطنان ایرانی در خارج از کشور هم خیلی به من انگیزه دادند.

علیرضا کیانی: پس اعتبار مشروط شدن میزبانی جمهوری اسلامی از مسابقات جهانی والیبال را باید به حساب شما بریزیم؟!

دریا صفایی: من فکر می‌کنم اگر ما به عنوان شهروندان ایرانی به این مساله واکنش نشان نمی‌دادیم، فدراسیون جهانی هم واکنشی نشان نمی‌داد. ارتباطاتم و نیز دیدارهایی که با مسوولان فدراسیون جهانی والیبال و نیز رؤسای فدراسیون‌های والیبال بعضی از کشورهای اروپایی داشتم خیلی اثرگذار بود.

مصاحبه‌های مطبوعاتی و پوشش گسترده‌ای که رسانه‌های جهان به کارزارم در مورد ممنوعیت حضور بانوان و نیز اینکه یک نفر را به خاطر تلاش برای تماشای مسابقه والیبال زندانی کرده‌اند دادند هم خیلی جو را به سود ما برگرداند و فشار را بر فدراسیون جهانی افزایش داد. ببینید مسابقات والیبال برای کشورهای دیگر جشن است اما من از آن به عنوان سنگر مبارزه استفاده کردم. برای خارجی‌ها خیلی عجیب بود که من بنرم را دستم می‌گیرم و مصرانه می‌ایستم تا حدی که ماموران امنیتی سالن می‌آمدند و پرخاش می‌کردند که شما نباید این کار را بکنید و اینجا ورزشگاه است. من هم در پاسخ می‌گفتم درست است که اینجا ورزشگاه است اما زن ایرانی نمی‌تواند وارد ورزشگاه‌ها شود. غنچه در زندان است. به آن‌ها می‌گفتم من اینجا می‌ایستم و شما هم نمی‌توانید کاری بکنید! خب وقتی کسی مثل بوریچیچ این فعالیت‌ها را می‌بیند که چطور رسانه‌های مختلف دنیا روی آن مانور می‌دهند، قطعاً خوشش نمی‌آید و مانند یک لکه ننگ می‌ماند برای فدراسیون جهانی والیبال. از این هراس دارند که نام فدراسیون جهانی والیبال با مسائل ضدحقوق بشری گره بخورد. ضمن اینکه بسیار انسان‌های باشعوری هستند و بسیار به مساله زن بها می‌دهند. حتی بعضی از این روسای فدراسیون‌های والیبال از ایرانی‌ها تمجید می‌کردند و خاطرات خوبی تعریف می‌کردند. بگذریم که جمهوری اسلامی به این‌ها انگ صهیونیسم و از این دست انگ‌ها می‌زند. از این رو سعی می‌کنند مساله را حل کنند. مساله غنچه اگر به مساله ورود زنان به ورزشگاه‌ها پیوند نمی‌خورد، مساله‌ای کاملاً سیاسی می‌شد. در این زمینه چند روز است که کمپینی را هم راه انداخته‌ام. به نام «پیش به سوی ورزشگاه‌ها». با اینکه کار دندان‌پزشکی می‌کنم و سرم شلوغ است اما بالاخره توانستم این کمپین را راه بیاندازم و این شعار را هم قرار دادم که «بگذارید زنان ایرانی وارد ورزشگاه‌ها شوند».

علیرضا کیانی: آیا رسانه‌های عمده فارسی‌زبان مانند بی.بی.سی فارسی یا رادیو فردا کار شما را پوشش دادند. مثلاً همان‌طور که بی‌بی‌سی اسپانیولی یا پل‌ست لهستان کار شما را گزارش می‌کردند؟

دریا صفایی: اصلاً. اصلاً طرف من هم نمی‌آمدند. وقتی من با ساک‌های بزرگ تی‌شرت‌هام آنجا بودم، خانم «فرناز قاضی‌زاده»، گزارش‌گر بی.بی.سی فارسی مرا دید. هم‌دیگر را می‌شناختیم. چون در بلژیک هم را دیده بودیم و با هم سلام علیک کرده بودیم. او دید که من تی‌شرت‌ها را پخش می‌کنم. اما انگار نه انگار. من یک دوست بلژیکی دارم. وقتی همه رسانه‌ها داشتند از این کار من گزارش تهیه می‌کردند، آن دوست من طرف خانم قاضی‌زاده رفت و گفت: «شما نمی‌خواهید با این خانم (منظور من بودم) صحبت کنید که چه می‌کند و برای چه این فعالیت‌ها را می‌کند؟» او هم گفت: «آدرس ایمیل مرا که دارید. عکس‌ها را برای من بفرستید!» چون این دوست من روز قبل هم به او ایمیل زده بود و گفته بود چرا بی‌بی‌سی فارسی هیچ عکس‌العملی نشان نداد.

دوست من گفت: «من که نباید عکسی بفرستم. شما باید خودتان پوشش دهید.» خانم قاضی‌زاده در پاسخ برگشت گفت: «شما چه علاقه‌ای به زنان ایرانی دارید؟! چرا می‌خواهید در این راه فعالیت کنید؟!» دوست من در ابتدا تعجب کرد و فکر کرد این سوال‌ها واقعی هستند و خانم قاضی‌زاده می‌خواهد انگیزه او را بداند. دوست من گفت: «من هم زن هستم و وقتی ببینم جایی حق زن ضایع می‌شود علاقمند به کمک هستم.»

رشد ۲۵ درصدی واردات رسمی سیگار در سال جاری

با وجود اعراض ۴۰ درصدی از واردات سیگار در سال جاری، واردات این کالا طی هفت ماه اول امسال در مقایسه با مدت مشابه سال قبل، بیش از ۲۵ درصد رشد داشته است.

روزنامه «شرق» چاپ تهران روز پنجشنبه (۶ آذر-۲۷ نوامبر) با استناد به آمارهای رسمی، از واردات ۷۵۲۹ تن سیگار به ارزش ۵۸ میلیون و ۶۲۱ هزار دلار به کشور در هفت ماه نخست امسال خبر داد و نوشت که این رقم نسبت به همین مدت در سال قبل، «۲۵ درصد از نظر وزنی» و «۱۷ درصد به لحاظ ارزش» رشد نشان می‌دهد.

بر اساس این گزارش، رشد چشمگیر واردات سیگار در سال جاری در حالی اتفاق افتاده که دولت در اسفندماه گذشته با تصویب عوارض «۴۰ درصدی» تلاش کرده بود تا واردات و مصرف سیگار در کشور را کاهش دهد.

به نوشته «شرق»، این آمار البته تنها به «نیمی از سیگار مصرفی در کشور که از مبادی رسمی وارد می‌شود»، مربوط است چرا که سیگارهای قاچاق با قیمت‌های کمتر، هم‌اکنون تقریباً ۴۰ درصد از بازار را به خود اختصاص داده‌اند.

این گزارش از «کشورهای عربی» به‌ویژه «عراق» و «امارات» به عنوان مبداء قاچاق «سیگارهای جعلی و بی‌کیفیت» به ایران نام برده می‌نویسد که «بازار سیگارهای قاچاق به دلیل داشتن قیمت مناسب همچنان داغ است». گزارش «شرق» با اشاره به کاهش ۸۸ درصدی واردات سیگار در سال ۱۳۸۹ نسبت به سال ۱۳۸۵، اضافه کرده که در همان زمان نیز کارشناسان معتقد بودند «نیاز بازار نه تنها کم نشده بلکه همچنان رو به افزایش بوده و در این میان، تنها واردات سیگار قاچاق به کشور افزایش یافته است».

خانم قاضی‌زاده برگشت گفت: «نه! این‌طور که شما فکر می‌کنید نیست! شما در جریان نیستید و آگاه به این مساله نیستید!» دوستم به من نگاهی کرد و من هم چون هیچ تمایلی به صحبت با فرناز قاضی‌زاده نداشتم اصلاً حرفی نزدیم. ولی کاش فقط پوشش نمی‌دادند. من دیدم این خانم یک فیلمی روی بی‌بی‌سی گذاشت که رسماً خبر جعلی بود. یعنی این خانم دروغ گفت. ایشان گزارش تلویزیونی تهیه کرد با این مضمون که در اینجا کمپینی برای ورود زنان به ورزشگاه‌ها وجود دارد و تی شرت‌هایی هم تهیه شده است. (با اینکه نه ما را نشان داد و نه تی شرت‌ها را). آن وقت با یک خانم دیگری با عنوان کسی که او این کمپین را راه انداخته است شروع به مصاحبه کرد! او به خوبی می‌دانست که من مسوول این فعالیت‌ها بودم. او شخصاً هم مرا می‌شناخت. تمام ورزشگاه هم مرا می‌شناخت. آن خانم هم که یک پرچم جمهوری اسلامی دستش بود می‌گفت: «باید حواس‌مان باشد که فشار را خیلی زیاد نکنیم چون ممکن است میزبانی از ایران پس گرفته شود!». این فیلم در بی‌بی‌سی پخش شد که من لینکش را دارم. جعل خبر و دروغ تحویل مردم دادن دیگر محشر است. برای این‌که کمپین مرا خراب کند دست به دروغ‌پردازی زد و یکی دیگر را مسوول کمپین معرفی کرد. حالت بسیار وقاحت‌آمیزی داشت. اینکه بی‌بی‌سی اسپانیایی درباره من خبر و گزارش کار کند اما بی‌بی‌سی فارسی یک کلمه درباره من ننویسد دیگر قضاوت با شما!



بر اساس این گزارش، رشد چشمگیر واردات سیگار در سال جاری رخ داده است.



گفتگوی "تقاطع" با عیسی سحرخیز؛ در زمان انقلاب حقوق بشر برای ما اهمیت چندانی نداشت علیرضا کیانی



عیسی سحرخیز متولد بهمن ۱۳۳۲ در آبادان است. او که دانش‌آموخته‌ی اقتصاد در دانشگاه تهران است، در سال‌های دهه‌ی شصت از اعضای ارشد خبرگزاری رسمی دولت ایران (ایرنا) بود. بعدها در دوره اول ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی، به مدت ۲ سال، مدیرکل مطبوعات داخلی "وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی" شد. وی پس از آن از دولت خارج گردید و کار روزنامه‌نگاری را به عنوان مدیر مسوول روزنامه‌ی "اخبار اقتصادی" و ماهنامه‌ی "آفتاب" ادامه داد که هر دوی این نشریات توقیف شدند.



من نگاه منتقدانه‌ای به آقای
خمینی دارم و فکر می‌کنم
خیلی از کارها خطا بود.



از سرگیری واردات سیگار از سال ۱۳۹۰ مهر تاییدی بر درستی این نظر کارشناسان بود به طوری که سال گذشته مجموع واردات سیگار حاوی توتون و سیگار برگ به کشور به عدد ۱۱ هزار و ۱۲۶ تن به ارزش ۹۸ میلیون و ۴۳۹ هزار دلار رسید که این رقم نسبت به سال ۱۳۸۹ از لحاظ وزنی ۱۸۳ درصد و از لحاظ ارزش نیز ۷۱ درصد افزایش را نشان می‌دهد.

به نوشته "شرق" در حال حاضر مصرف سالانه سیگار در کشور در حدود ۶۵ میلیارد نخ برآورد می‌شود که از این رقم، ۲۵ میلیارد نخ توسط تولید داخل و تولید مشترک، حدود ۲۰ تا ۲۵ میلیارد نخ از طریق واردات رسمی و حدود ۱۵ تا ۲۵ میلیارد نخ نیز از طریق قاچاق به دست مصرف‌کنندگان می‌رسد.

این گزارش با در نظر گرفتن ۲۰۰۰ تومان به عنوان میانگین بهای هر پاکت سیگار، می‌افزاید که با احتساب مصرف ۶۰ میلیارد نخ سیگار در سال، «ایرانی‌ها سالانه شش هزار میلیارد تومان و روزانه ۱۶ میلیارد تومان را صرف خرید سیگار و دود می‌کنند».

آمار منتشرشده از رقم بالای قاچاق سیگار به کشور در حالی است که در یکی از آخرین موارد کشف سیگارهای قاچاق، محمدقاسم طرهانی، "فرمانده انتظامی شهرستان تاکستان" در استان قزوین روز ۲۸ آبان ماه در گفتگو با خبرگزاری "ایسنا" از کشف ۱۵۰ هزار نخ سیگار قاچاق در این شهرستان خبر داد.

سرهنگ عباسی، "فرمانده مرزبانی آذربایجان غربی" نیز روز ۲۳ مهرماه از کشف ۷۰۰ هزار پاکت سیگار در شش ماه نخست امسال در این استان خبر داد و گفت که این رقم نسبت به مدت مشابه در سال گذشته ۲۰ درصد افزایش نشان می‌دهد.

آقای سحرخیز که از بنیان‌گذاران "انجمن دفاع از آزادی مطبوعات ایران" است در جریان اعتراض‌های گسترده به نتایج انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در سال ۸۸ بازداشت، و در مهرماه ۹۲، پس از تحمل بیش از ۴ سال حبس، از زندان رجایی‌شهر در کرج آزاد شد. با وی درباره انقلاب، اصلاحات و وضعیت سیاسی روز گفتگو کردیم که بخش نخست این مصاحبه را در ادامه می‌خوانید. بخش دوم نیز در روزهای آینده در وبسایت "تقاطع" منتشر خواهد شد.

علیرضا کیانی: آقای سحرخیز شما در انقلاب ۵۷ شرکت داشتید وقتی دانشجوی دانشگاه بودید، به جبهه رفتید؛ در خبرگزاری دولت مشغول به کار شدید؛ مدتی هم رییس دفتر خبرگزاری جمهوری اسلامی در آمریکا بودید؛ بعد از انتخاب خاتمی به ایران بر می‌گردید و به مدت ۲ سال مدیرکل مطبوعات داخلی در وزارت فرهنگ و ارشاد می‌شوید که بسیاری از روزنامه‌نگاران از آن دوره به نیکی یاد می‌کنند. بعد از افول اصلاحات، روند دادگاهی شدن شما شروع می‌شود تا اینکه بعد از سال ۸۸ به ۵ سال زندان محکوم می‌شوید. آیا شما هیچ‌گاه فکر می‌کردید به زندان نظامی بروید که برآمده از انقلاب محبوب‌تان بود؟ آیا در سال ۵۷ این تصور را داشتید که ایران از لحاظ آزادی بیان به حدی افول می‌کند که به بزرگ‌ترین زندان روزنامه‌نگاران تبدیل شود؟

عیسی سحرخیز: در ابتدا باید نکاتی را مطرح کنم. من در ابتدای پیروزی انقلاب به خبرگزاری دولت ترفتم. من در بخش خصوصی کار می‌کردم. یک کار حرفه‌ای حساب‌داری در یک شرکت آلمانی که شعبه‌ای از کمپانی دارویی شرینگ آمریکا بود. در کنار آن به فعالیت‌های خاصی می‌پرداختم که بیشتر مردمی بودند. مانند حضور در فعالیت‌های جهادسازندگی که برای کمک به مردم بود مثلاً دروی محصول و کارهایی از این دست. بعد هم تدریس به کارگران در نهضت سوادآموزی را برعهده گرفتم تا اینکه ۵ سال پس از انقلاب وارد خبرگزاری دولت شدم. به عنوان یک خبرنگار اقتصادی. چون رشته اقتصاد خوانده بودم. من هیچ‌گاه به عنوان رزمنده در جبهه‌ها نبودم. فعالیت‌های مردمی انجام می‌دادم. مانند بردن آذوقه و غذا و کمک‌هایی از این دست یا این‌که به عنوان خبرنگار و مسوول خبرنگاران داخلی و خارجی به جبهه می‌رفتم و طبعاً در بسیاری از عملیات‌ها هم حضور داشتم. اما درباره پرسش شما. بله. هیچ‌کس فکر نمی‌کرد انقلاب به چنین وضعیتی دچار شود. هرچند که این جمله را شنیده بودیم که انقلاب فرزندان خودش را می‌خورد. من البته همان دوره انقلاب به همسرم می‌گفتم انقلاب در دسرهایی هم خواهد داشت اما هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم این اندازه وضعیت بد شود که در جنبش سبز، ایران تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین زندان‌ها برای خبرنگاران و روزنامه‌نگاران شود.

علیرضا کیانی: این درست که انقلاب ۵۷ به خیلی از فرزندان خودش هم رحم نکرد. اما این در مراحل بعدی بود. در حالی که از همان فردای پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن و در مدرسه رفاه اعدام‌های انقلابی شروع می‌شوند. اعدام‌هایی که به هیچ عنوان برآمده از دادگاه‌هایی عادلانه نبودند. درست است که آن فرد معدوم مثلاً فرمانده ارتش شاهنشاهی بود، اما این دلیلی بر سکوت شما و هم‌نسلان شما می‌شود؟ همان دوره مهندس بازرگان به این رفتارها اعتراض می‌کند ولی از دیگران صدایی درنیامد. چرا؟

عیسی سحرخیز: این نکته شما بسیار درست است. بسیاری از جوانان و خصوصاً آنانی که با مشی مسلحانه و چریکی همسو بودند، این انتظار را از جمهوری اسلامی داشتند که با شدیدترین وجه با عوامل رژیم گذشته برخورد کند. این را هم باید توجهی کنیم که با اینکه کارتر بحث حقوق بشر را درباره زندانیان مطرح کرده بود، اما تفکری که امروز از این بحث وجود دارد در آن زمان اصلاً وجود نداشت. اما درباره دادگاه‌ها این حساسیت وجود داشت. تلاش می‌شد این دادگاه‌ها منطقی باشد و مثلاً در زمان دستگیری با متهم برخورد فیزیکی نشود. در آن زمان، اسلام، ایدئولوژی حاکم بود و این بحث وجود داشت که برخورد با اسیر باید انسانی باشد. یکی از آخرین مقالاتی که من قبل از دستگیری نوشتم به محاکمه هویدا اشاره می‌کند. نوشتم که در همان دادگاه اول می‌خواستند هویدا را اعدام کنند. اما تعدادی از افرادی که در آنجا حاضر بودند به گونه‌ای از طریق آیت‌الله مطهری خبر را به گوش امام در قم می‌رسانند و امام دستور جلوگیری از اعدام هویدا را می‌دهد. دادگاهی که هویدا در آن با زرنگی از مسلمانی خودش می‌گوید و چون ظن بهایی بودنش می‌رفت، شهادتین می‌گوید و شروع می‌کند به وقت خریدن. اما در جلسه‌ی دوم، دادگاه مطرح می‌کند که شما عضوی از هیات دولت بودید. در همان قانون اساسی هم آمده است که اگر کسی عضو هیات دولت باشد و به خطای دولت اعتراضی نکند، شریک جرم است و پس شما هم شریک جرم هستید و به اعدام محکوم می‌شود و قبل از این‌که به صورت رسمی اعدام شود، دیگران او را به تیر می‌بندند. پس می‌بینید که ما از ابتدا تضادی در داخل حکومت داشتیم. بازرگان هم به عنوان رییس دولت از ابتدا مخالف بود اما اکثریت موافق اعدام این افراد بودند و دنبال این بودند هرچه سریع‌تر آن‌ها اعدام شوند. در واقع اصرار این‌ها بر اعدام عوامل رژیم شاه ناشی از یک نگرانی تاریخی بود. تجربه کودتای ۲۸ مرداد و دوره ۳ روزه ۲۵ تا ۲۸ مرداد که شاه توانست برگردد. این نگرانی وجود داشت که این عوامل رژیم شاه دست به عملی بزنند و انقلاب شکست بخورد. به هر حال اگر شرایط را می‌خواهیم بازخوانی کنیم باید شرایط آن دوره را در نظر بگیریم. به هر حال جوان‌تر بودیم و مساله حقوق بشر برای ما اهمیت چندانی نداشت.

علیرضا کیانی: از انقلاب عبور کنیم و به اصلاحات برسیم. شما برای کمک به دولت خاتمی از آمریکا به ایران آمدید و به عنوان مدیرکل مطبوعات داخلی در وزارت فرهنگ و ارشاد مشغول به کار شدید. اساساً به عنوان یکی از یاران خاتمی و باورمندان به اصلاحات، شور و شوق برآمده از ۷۶ را چگونه ارزیابی می‌کردید؟ آیا فکر می‌کردید ایران با کمک خاتمی می‌تواند در آینده‌ای میان‌مدت به کشوری آزاد و آباد تبدیل شود یا این‌که کار را سخت‌تر از این چیزها می‌دانستید؟

عیسی سحرخیز: همکاری من با آقای خاتمی به یک پیشینه برمی‌گشت. وقتی آقای خاتمی در وزارت ارشاد بودند من در خبرگزاری بودم و خبرگزاری یکی از موسسات وابسته به وزارت ارشاد بود. جمعی که برگشتند و مشغول به کار شدند کسانی بودند که از نزدیک با آقای خاتمی کار کرده بودند و آداب رفتاری ایشان را می‌شناختند. طبیعی بود که انتظاری که از آقای خاتمی می‌رفت این بود که از فرصت‌ها استفاده کند. خوش‌بینی بسیار زیاد بود. اما جبهه مقابل وقتی از شوک سنگین ناشی از شکست در انتخابات ریاست جمهوری ۷۶ بیرون آمد، کم‌کم دوباره تجدید سازمان کردند و جبهه ضداصلاحات را شکل دادند.

در آن زمان بود که همه متوجه شدیم که کار بسیار سخت است. به ویژه که شاهد این مساله بودیم که ما می‌خواهیم از طریق قانون و شیوه‌های مسالمت‌آمیز جلو برویم اما جبهه مقابل هیچ اطاعتی از قانون ندارد و از هرگونه روشی و برخوردی استفاده می‌کنند. ذهن ما در همان دوران، مقایسه‌ای با دوران مصدق انجام می‌داد. دولت ملی مصدق قانونی رفتار می‌کرد اما جریان مقابل او از هر سلاحی برای مقابله استفاده می‌کرد حتی کودتا.

علیرضا کیانی: شما از قانون اساسی و لزوم اطاعت از آن بحث می‌کنید، اما آیا به خود قانون نقدی نداشتید؟ اصلا در داخل محافل اصلاح‌طلبان این بحث مطرح می‌شد؟ به هر حال ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی یک ساختار مبتنی بر تبعیض است که می‌تواند حافظی باشد برای اتوریته فاسد سیاسی. من مشخصا به ولایت فقیه اشاره می‌کنم و نظارت استصوابی شورای نگهبان که منبعث از قدرت ولایت فقیه است. آیا در چارچوب آن قانون واقعا می‌شد اصلاحاتی انجام داد؟

عیسی سحرخیز: هم در حوزه عمومی و هم در حوزه خصوصی اصلاح‌طلبان، نقد قانون اساسی مطرح بود. اگر خاطرتان باشد در آن زمان مجله‌ای به مدیرمسئولی بنده منتشر می‌شد به نام «آفتاب». آن مجله را اگر نگاه کنید خواهید دید که همه این بحث‌ها مطرح می‌شده است. بحث‌هایی مانند خروج از حاکمیت مطرح می‌شود. این مباحث داخلی اصلاح‌طلبان بود. از لحاظ تئوریک هم روی آن‌ها کار می‌شد. دیدگاه‌ها هم بسیار متفاوت بود. اصلا تعبیر «جبهه» اصلاحات به همین دلیل بود. بسیاری به تغییر بنیانی باور داشتند و همان وقت هم می‌گفتند. بعضی قانون اساسی را اصلا قبول نداشتند. در همان «مجله آفتاب» امثال آقای کدیور ولایت فقیه را رد می‌کردند. مباحث مربوط به رهبری و نقد جایگاه آن در آن زمان مطرح می‌شد. حافظه تاریخی شما کمی ضعیف است

علیرضا کیانی: این‌گونه نیست. من هم وقتی تهران بودم این مجله را می‌خریدم و می‌خواندم و نکاتی که شما می‌گویید را تایید می‌کنم. اما بحث من چیز دیگری است. این‌که این نگاه، یعنی نگاه مبتنی بر تغییر قانون اساسی هیچ‌گاه تبدیل به جریان اصلی اصلاحات نشد. یعنی آن را به عنوان یک سیاست راهبردی در نظر نگرفتند. بگذارید این بحث را به گونه دیگر و با ذکر یک اتفاق پیش ببریم. شما در روزنوشت‌های دوره زندان که در سایت ایران‌وایر منتشر می‌شود، از یک درگیری فیزیکی بین ارژنگ داوودی و داوود سلیمانی می‌گویید. آقای سلیمانی یکی از افراد شناخته‌شده اصلاح‌طلبان است. درگیری که ناشی از توهین آقای داوودی به آیت‌الله خمینی بود و سلیمانی هم در جواب می‌گوید که «سرت را روی سینه‌ات خواهم گذاشت». خب بگذارید بپرسم که آیا اصلاح‌طلبان هنوز معتقد به میراث آیت‌الله خمینی هستند؟ همین نظام جمهوری اسلامی که میراث آیت‌الله خمینی است، اصلاح‌طلبان را به زندان افکنده است. چرا اصلاح‌طلبان در زندان نظام آیت‌الله خمینی، هم‌چنان به او تعصب می‌ورزند؟.

عیسی سحرخیز: همان‌طور که گفتیم اصلاحات یک جبهه است. جبهه‌ای که از درون آن تحول‌خواهی، اصلاح‌طلبی پیش‌رو و جنبش سبز هم بیرون آمده است. در درون اصلاح‌طلبان تفکرات متفاوتی وجود دارد. بعضی در همین شرایط فعلی، هنوز به ولایت فقیه آیت‌الله خمینی اعتقاد دارند. بعضی‌ها جمهوری اسلامی را در پکیج قدیمی‌اش می‌پذیرند و آیت‌الله خمینی را در قالب یک قدیس و معصوم که خطایی نکرده و نمی‌کند، نگاه می‌کنند و نسبت به او تعصب دارند

. چه می‌شود کرد؟ من اتفاقا می‌دانستم که دوستان من از ذکر آن بخش از خاطرات دل‌خور می‌شوند که شده‌اند. اما عمد داشتم. می‌خواستم بگویم این واقعیت‌های موجود ماست. البته من هم به رفتار آقای داوودی اعتراض داشتم که در قسمت‌های بعدی خواهد آمد. حالا بگذارید زودتر اشاره کنم و مثلا اشاره کنم که همین آقای داوودی میز پینگ‌پنگ را که تنها وسیله تفریحی بود، شکاند. به هر حال این‌ها اختلافاتی است که در جبهه وسیع مخالفان سیاسی پیش می‌آید. خیلی‌ها هم هستند که قانون اساسی و نظام را قبول دارند. رهبری را نفی می‌کنند. خیلی از اصلاح‌طلبان هم بر خلاف اول انقلاب دیگر علاقه‌ای به آقای خمینی ندارند

علیرضا کیانی: نگاه شما به آیت‌الله خمینی چیست؟

عیسی سحرخیز: من نگاه منتقدانه‌ای به ایشان دارم و فکر می‌کنم خیلی از کارها خطا بود. در عین این‌که باور دارم اگر آقای خمینی نبود انقلاب به هیچ‌وجه پیروز نمی‌شد. انقلابی که من آن را یک حرکت تکاملی و رو به جلو در تاریخ ایران می‌دانم.

علیرضا کیانی: یعنی اگر با همین نگاه امروزتان که متعلق به سال ۹۳ است به قبل از سال ۵۷ برمی‌گشتید، هم‌چنان معتقد به انقلاب علیه رژیم پهلوی بودید؟

عیسی سحرخیز: ببینید. آن رژیم همه را مجبور می‌کرد که نگاه انقلابی داشته باشند. یک سال در نمایشگاه مطبوعات که میزگردهایی می‌گذاشتیم، از مرحوم احسان نراقی هم دعوت کردیم تشریف بیاورند. در آنجا، من خطاب به آقای نراقی و دیگران گفتم، قبل از انقلاب ما هم‌دیگر را قبول نداشتیم. ما یک جریان تند و رادیکال بودیم و آقای نراقی می‌خواستند در درون رژیم پهلوی اصلاح ایجاد کنند و سوالم از آقای نراقی این بود که آیا رژیم شاهنشاهی با آن رفتار و حرکات و وجود نهادی به نام ساواک، اصلاح‌پذیر بود. ایشان در جواب گفتند خیر. آن رژیم مردم را مجبور به انقلاب کرد. جوانانی شبیه به من در موضع انقلابی قرار گرفتند. البته این را باید بگویم که دیگر انقلاب به عنوان یک کالای مناسب مورد پسند هیچ نسلی نیست. چون اصولا انقلاب پیامدهای بدی دارد. باید به اصلاحات ساختاری تکیه کرد.

علیرضا کیانی: این اصلاحات ساختاری مبتنی بر جنبش‌های مدنی است یا مانند دوره ۸ ساله آقای خاتمی با تکیه بر روش‌های پارلمنتاریستی و انتخاباتی قرار است اتفاق بیفتد؟ راه‌هایی که با توجه به ساختارهای حقیقی و حقوقی موجود در جمهوری اسلامی، راه‌های شکست خورده‌ای به حساب می‌آیند.

عیسی سحرخیز: ببینید ما راه‌های مختلفی را برای اصلاح سیستم در بعد از انقلاب تجربه کردیم. فقط اصلاحات نبود که شکست خورد. همه شکست خوردند. باید ببینیم در ازای آن شکست، دستاوردها چه بود. من فکر می‌کنم حرکت اصلاحات درست بود. ولی این اصلاحات باید اصلاحات ساختاری باشد. ولی تا توان جامعه همراه نباشد، نهادهای مدنی شکل نگیرند، جنبش مدنی تقویت نشود، این وضعیت بد برقرار خواهد بود.

علیرضا کیانی: این اصلاحات ساختاری که از آن سخن می‌گویید، تغییراتی چون تغییر قانون اساسی و تغییر ساختاری قوه قضاییه را هم در برمی‌گیرد؟

عیسی سحرخیز: بله. مطمئناً. ما در «مجله آفتاب»، همه این بحث‌ها را مطرح می‌کردیم.

علیرضا کیانی: یعنی اصلاحات ساختاری شما شامل حذف نهاد ولایت فقیه هم می‌شود؟

عیسی سحرخیز: قطعاً. ما در اول انقلاب اشتباه کردیم که با خوشبینی بسیار و اولیه به آیت‌الله خمینی، به ولایت فقیه هم باور داشتیم. به این امید که اگر اجزای سیستم اشتباهی می‌کنند فردی باشد که با قدرت جلوی آن اشتباهات را بگیرد. غافل از اینکه هر فردی در جایگاه قدرت و ثروت قرار بگیرد خودش هم زیر سوال می‌رود. هرچند در قانون اساسی مساله عزل رهبر تعبیه شده است اما چیدمان قدرت به گونه‌ای است و شطرنج سیاسی به شکلی مهره‌های خود را قرار داده است که این مساله در عمل اتفاق نمی‌افتد و خبرگان رهبری به جای نظارت بر رهبر، خود را مقلد و حافظ رهبری فرض می‌کنند.

علیرضا کیانی: اصلاح‌طلبان و سبزه‌ها هم‌اکنون با هم مشکلات اساسی دارند. مثلاً درباره چگونگی تعامل با رهبری، مساله حصر موسوی، کربوبی و رهنورد، و نیز چگونگی تعامل با دولت روحانی با هم اختلاف نظرهای جدی دارند. اصلاح‌طلبان در هر سه این حوزه‌ها موضع انفعالی‌تر دارند. مثلاً قائل به همکاری با رهبری هستند یا در قبال مساله حصر، سکوت را توصیه می‌کنند. سبزه‌ها ولی چنین اعتقادی ندارند. شما خودتان را در کدام جایگاه قرار می‌دهید؟

عیسی سحرخیز: ببینید از سال ۸۴ به بعد ما خودمان را در طیف اصلاح‌طلبان پیشرو و پیگیر قرار می‌دادیم و بعد از آن بحث تحول‌خواهی را مطرح کردیم و بعد هم جنبش سبز. من اصلاحات را بخشی از جنبش سبز می‌دانم. یعنی یک دایره‌ای در درون دایره‌ای بزرگ‌تر که اکثریتش در داخل دایره جنبش سبز قرار می‌گیرد. بر این اساس من این تفاوت را قبول ندارم و فکر می‌کنم کسانی که خود را سبز می‌دانند باید از دولت روحانی حمایت کنند. اما حمایت منتقدانه و نه منفعلانه. طبیعی است که در برابر جریان تمامیت‌خواه و اقتدارگرا باید پشت روحانی ایستاد و از او حمایت کرد. درباره تعامل با رهبری باید گفت که این یک تاکتیک است و نه استراتژی و راهبرد. اما بسیاری معتقدند باید این قانون اساسی عوض شود و قدرت فردی حذف شود. بعضی با تفکر اسلامی تقیه می‌کنند و در محافل عمومی از اعتقادشان به تغییر قانون اساسی نمی‌گویند.

علیرضا کیانی: با فرض دوره‌های هشت ساله برای ریاست جمهوری آقای روحانی، فکر می‌کنید ایران بعد از دوره ریاست جمهوری ایشان – در بحث توسعه‌یافتگی و رفاه و آزادی – در جایگاهی بهتر از امروز قرار خواهد داشت یا وضع تغییری نخواهد کرد و بلکه بدتر می‌شود؟

عیسی سحرخیز: من آدم خوش‌بینی هستم. فردای ما بهتر از امروز ما خواهد بود. هرچند در مقاطعی اگر دچار وقفه یا عقب‌گرد شویم اما مسیر رو به جلو است. خصوصاً که می‌بینیم آگاهی افزایش پیدا کرده است و «مصلحت‌اندیشی مثبت» به جای «رادیکالیسم کور» به میان آمده است. جوانان ما محاسبه‌گر شده‌اند. این‌ها با کمک فناوری‌های موجود که به اطلاع‌رسانی کمک می‌کنند، نویدبخش است. حالا شاید در چند سال دیگر یک کودتا رخ دهد و وضع بدتر شود. من نمی‌دانم. اما پروسه را رو به جلو و مثبت می‌دانم.

واگذاری بی حساب و کتاب ۳ میلیون هکتار زمین منابع طبیعی در ایران

آقای یوسفیان هم‌چنین از واگذاری یک میلیون هکتار زمین دیگر به «دانشگاه‌ها، آموزش‌های عالی، بیمارستان‌ها، شهرک‌های صنعتی و مراکز درمانی» خبر داد و با اشاره به تشکیل «۲۳ هزار پرونده تخلف اراضی فقط در یک نقطه از ایران» افزود که بیشتر این پرونده‌ها به «تهران» و «زمین‌هایی خارج از محدوده منابع طبیعی» مربوط می‌شود.

وی در شرح یکی از این موارد به «۱۲۰ هکتار زمین در تهران» اشاره کرد که در قالب طرح موسوم به «طوبا»، «واگذار» و سپس «گرو گذاشته شده» و در آن، «برج» ساخته شده است.

طرح «طوبا»، متعلق به «وزارت جهاد کشاورزی» است که طی آن، به متقاضیان برای احداث باغ، تسهیلات ویژه‌ای اعطا می‌شود.

نماینده شهرستان آمل در مجلس شورای اسلامی با «نامیمون» خواندن این اتفاق، از نقش داشتن سازمان منابع طبیعی و شماری از کارمندان آن در بخشی از این زمین‌خواری‌ها خبر داد و گفت: «با کمال تأسف خود متولی که منابع طبیعی است آنها هم شهرک و تعاونی واگذاری اراضی درست کردند و در برخی نقاط کشور کارکنان این ارگان خودشان امین هستند چند هکتار باغ، ویلا و تشکیلات دست و پا کرده‌اند.»

گفتنی است در ماه‌های اخیر گزارش‌های متعددی با موضوع زمین‌خواری‌های دولتی در ایران منتشر شده است.

از جمله این گزارش‌ها که بازتاب گسترده‌ای نیز پیدا کرد، اظهارات روز ۱۳ شهریورماه گذشته محمدعلی پورمختار، «رییس کمیسیون اصل نود مجلس شورای اسلامی» بود که در سخنانی در همدان گفت که «سازمان اوقاف و امور خیریه» با «سوءاستفاده از نام ولایت» به یک «زمین‌خوار بزرگ» تبدیل شده است.

به گفته وی این سازمان، در حالی با «موقوفه بودن زمین‌های منابع طبیعی، برخی از آنها را اجاره داده و برای‌شان مجوز ساخت و ساز صادر کرده است» که طبق قانون اصلاً «اجازه صدور مجوز ساخت و ساز را ندارد». خردادماه گذشته نیز وب‌سایت «مسیرآنلاین» با انتشار گزارشی از آغاز پدیده جدیدی به نام «کوهخواری» خبر داده و نوشته بود که این پدیده «به ویژه در خارج از محدوده‌های شهری و کوه‌هایی که جزو مناطق حفاظت‌شده محسوب می‌شوند، ابعاد ناگوارتری به خود گرفته است.»

این گزارش به منطقه حفاظت‌شده «ورجین» در شمال شرقی شهر تهران اشاره کرده و نوشته بود ۲۷ هزار هکتار از زمین‌های این منطقه که پیش‌تر تحت پوشش «اداره کل منابع طبیعی» بود، توسط «ستاد اجرایی فرمان امام» که زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی است، تصرف شده و در آن «عملیات خاک‌برداری و جاده‌کشی و تابلوگذاری» انجام گرفته است. در تازه‌ترین مورد زمین‌خواری‌ها نیز محمد واحدی، «از معتمدان شهر سردشت» در آذربایجان غربی، روز ۲۶ مهرماه، در گفتگو با خبرنگاری «مهر» از افزایش چشم‌گیر «جنگل‌خواری» در این منطقه خبر داده و با «بحرانی» خواندن شرایط، افزوده بود که حجم زمین‌خواری‌ها و تخریب جنگل‌ها در این منطقه چنان گسترده است که «نمی‌تواند توسط افراد عادی صورت گرفته باشد.»



ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی از زمین‌خواری ۳ میلیون هکتاری در ایران خبر داده است

«عضو ناظر» مجلس شورای اسلامی در «ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی» از زمین‌خواری ۳ میلیون هکتاری در ایران خبر داده می‌گوید که بیشتر این زمین‌ها در تهران و بسیار «با ارزش» هستند.



عزت‌الله یوسفیان ملا روز چهارشنبه (۲۱ آبان-۱۲ نوامبر)، با استناد به گزارش «وزارت مسکن و شهرسازی» به «باشگاه خبرنگاران جوان» گفت: «۳ میلیون هکتار زمین بی‌حساب و کتاب به افرادی داده شده که معلوم نیست با آن چه می‌کنند.»

ایران ۱۴۰۰ در گفتگو با مهدی جلالی؛ لازمه اصلاح سیاسی و رشد اجتماعی، لغو اجرای شریعت است علیرضا کیانی



من فقط امیدوار شده بودم که اوضاع بهتر شود. یعنی از شر موجود به خیر و وضعیت خوبی برسیم



در ادامه گفتگوها پیرامون ایران ۱۴۰۰ با مهدی جلالی تهرانی به گفتگو نشستیم. آقای جلالی که دانش‌آموخته‌ی علوم سیاسی و امنیت بین‌الملل در دانشگاه‌های برکلی و کلمبیا در امریکا است در این مصاحبه از ضرورت الغای اجرای شریعت در ایران می‌گوید و آن را شرطی لازم برای اصلاح ساختار سیاسی و رشد اجتماعی می‌داند. وی در عین حال معتقد است که ضرورت‌های منطقه‌ای و جهانی، به بهبود وضعیت ایران در سال‌های پیش رو می‌انجامد چرا که دنیا تاب تحمل یک ایران "ایدئولوژی‌گرا" را نخواهد داشت.

علیرضا کیانی: شما در ۱۳۷۶ که خاتمی انتخاب شده بود و موجی از امید به بهبود وضع کشور ایرانیان را در بر گرفته بود چه نگاهی به ایران ۱۴۰۰ داشتید؟ فکر می‌کردید ایران در سال ۱۴۰۰ در کجا قرار می‌گیرد؟

مهدی جلالی تهرانی: واقعیت آن است که من در آن سال به ایران ۱۴۰۰ فکر نمی‌کردم. این را رویاپردازی می‌دانستم. جامعه سیاسی ما نباید رویاپردازی کند. من در آن سال چنین تصویری نداشتم که مثلاً دوست دارم ایران شبیه سوییس یا آمریکا شود. تصویری که داشتم این بود که چگونه می‌توان از شر موجود خلاص شد و چه راهی را باید رفت. معقول این است که به شر موجود و زمان حال فکر کنیم. مثلاً در انقلاب ۵۷ رویاهای کودکانه شکل گرفت و تصویری از این ارائه نشد که چگونه می‌توان وضعیت را بهبود بخشید.

علیرضا کیانی: خب منظور من از این سوال این است که وقتی در سال ۱۳۷۶ خاتمی انتخاب شد شما به آینده امیدوار نشدید؟ مثلاً فکر نمی‌کردید که در میان مدت وضعیت بهتر می‌شود؟

مهدی جلالی تهرانی: من فقط امیدوار شده بودم که اوضاع بهتر شود. یعنی از شر موجود به خیر و وضعیت خوبی برسیم. خب اگر منصفانه قضاوت کنیم اوضاع کمی هم بهتر شد. جدای از برهه زمانی که ایران در آن قرار داشت، بعضی کارهای آقای خاتمی هم موجب بهتر شدن وضعیت بودند. تنها انتخاباتی بود که من رای داده بودم. اما بعداً که این اصلاحات شکست خورد و وضع حتی بدتر شد به این نتیجه رسیدم در درون ساختار جمهوری اسلامی امکان رشد جامعه و اصلاح سیاسی وجود ندارد. باید تئوری حاکمیت در جمهوری اسلامی عوض شود.

علیرضا کیانی: خب فکر می‌کردید این تغییر تئوریک کی و چگونه اتفاق می‌افتد؟ فکر می‌کردید ایران می‌تواند در طی یک دوره ۲۰ تا ۳۰ ساله به این تغییر فاز تئوریک از حاکمیت برسد؟ آیا ایران را در سال ۱۴۰۰، بر آیندی از این تغییر تئوریک می‌دانستید یا ناامید بودید؟

مهدی جلالی تهرانی: تغییر تئوریک جمهوری اسلامی برای من یعنی الغای اجرای احکام شریعت. البته من در حوزه مذهب صحبت نمی‌کنم. بحث من احکام شریعت و حکومتی شدن آنها است. حتی اصلاح‌طلبان نیز به الغای اجرای احکام شریعت باور نداشتند. آن‌ها شاید با ۱۰۰ ضربه شلاق مخالف بودند، اما با یک ضربه راضی می‌شدند. بحث من الغای اجرای شریعت در تمامیت آن است. اصلاح‌طلبان ممکن بود مثلاً با سنگسار و بریدن دست مخالف باشند اما با نوع نرم‌تری از اجرای آن موافق بودند. این روش بنیان‌گذار انقلاب یعنی خمینی بود. بنابراین به این نتیجه رسیدم زمانی امکان رشد اجتماعی و بلوغ سیاسی در ایران وجود خواهد داشت که اجرای شریعت ملغی شود.

علیرضا کیانی: خب اگر به ایران پس از انقلاب ۵۷ نگاه کنیم خواهیم دید که ایران از آن تاریخ تا به امروز هیچ‌گاه از لحاظ اجرای همین بحث حقوق بشر وضعیت خوبی نداشته است. این در کنار ناکارآمدی خود سیستم یا مشکلات اقتصادی موجود و یا ساختار غیردموکراتیک سیستم است. طبیعت هم بلای جان ایران شده است و خود مسوولان دولتی ایران از وجود یک خشک‌سالی ۵۰ ساله حرف می‌زنند. فکر می‌کنید با همه این اوصاف وضع ایران در ۱۴۰۰ از الان بهتر باشد یا در جایگاه بدتری قرار می‌گیریم؟ اینکه روی سال ۱۴۰۰ تاکید داریم این است که یک زمان نمادین است. انگار یک بزنگاه تاریخی است که عیار ما را معلوم می‌کند. مانند آخر فصل که می‌نشینیم و خودمان را و عملکردمان را مرور می‌کنیم. مروری تاریخی بر آنچه کرده‌ایم و آنچه نکرده‌ایم.

مهدی جلالی تهرانی: من باز هم می‌گویم که پیش‌بینی نمی‌کنم و بر مبنای احتمالات جلو نمی‌روم. فاکتورهای بسیار مهمی رو خواهند شد که اکنون قابل پیش‌بینی نیستند ولی در ساختن ایران ۱۴۰۰ نقش دارند. مثلا کسی تا یک سال پیش فکر نمی‌کرد پدیده‌ای مانند داعش این اندازه همه‌گیر شود. من باز به بحث الغای اجرای شریعت بر می‌گردم. اگر ۲۰ سال پیش بود می‌گفتم باید زمان بگذرد تا قانون ما عرفی شده اجرای شریعت از آن حذف شود. اما الان ما با ضرورت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی روبه‌رو هستیم و از این رو با تاخیر مواجهیم. ولی هنوز سیاست خارجی و دستگاه اجرایی روابط خارجی این حکومت بر مبنای ایدئولوژی شیعی دارد عمل می‌کند. اینکه ما با عدم مدیریت خشک‌سالی روبه‌رو هستیم، با فقر روبه‌رو هستیم در نهایت برمی‌گردد به ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی که برای تاسیس یک مدل به نام جامعه دینی به وجود آمده است که اجرای شریعت هم جزو آن است. من فکر می‌کنم ضرورت روی کارآمدن حکومتی خردگرا و عرفی فرا رسیده است. همان‌طور که گفتم ضرورت‌های منطقه‌ای و جهانی این را می‌طلبد وگرنه ایران از فقر اقتصادی و ناکارآمدی سیستم حاکم از هم خواهد پاشید.

علیرضا کیانی: بحث اجرای شریعت چه نسبتی با کارآمدی اقتصادی سیستم دارد؟ عربستان هم شریعت را اجرا می‌کند. اما کشوری است که رابطه خوبی با نظم بین‌الملل دارد و به عنوان یک بازیگر تاثیرگذار منطقه‌ای و گاهی در سطح جهانی مطرح است. عربستان هم شریعت را اجرا می‌کند اما بی‌ثباتی‌های اقتصادی عجیب ایران را ندارد. ایران از رشد اقتصادی مثبت در دوره خاتمی به رشد اقتصادی منفی در دوره احمدی‌نژاد می‌رسد؟ آیا فکر نمی‌کنید جدای از بحث حقوق بشر، وقتی کل بحث را به بحث اجرای شریعت حواله می‌کنید، نگاه‌تان تقلیل‌گرایانه می‌شود؟

مهدی جلالی تهرانی: بحث من تقلیل‌گرایانه نیست. نگاه من در اینجا ابزاری است. من اعتقاد دارم باید ابزاری را از میان برداشت تا راه باز شود. آن ابزار که در دست جمهوری اسلامی است اجرای شریعت است و ایده من نیز توقف آن است. بله. درست می‌گویید. اجرای شریعت همه مشکل ما نیست. بخش دیگر مشکل هم همان‌طور که گفتم بر می‌گردد به رسالت جهانی جمهوری اسلامی که در راه برقراری یک جامعه نمادین اسلامی می‌کوشد. خمینی و خامنه‌ای اولیا فقیه ما بودند و هستند چون اجرای این رسالت را به عهده داشتند و دارند. اما در عربستان این بحث وجود ندارد.

در عربستان خلیفه‌ای وجود ندارد و حکومت آن کشور هم رسالتی برای خود قائل نیست. از این رو مشکلات اقتصادی و بین‌المللی کمتری دارد. اگر اجرای شریعت می‌کند، اجرای شریعتش بر اساس ایدئولوژی‌گرایی نیست. گرچه من معتقدم با توجه به ظهور پدیده داعش اجرای شریعت در عربستان نیز کم‌رنگ خواهد شد. می‌بینید که نفت عربستان را می‌خرند اما نفت ما را نمی‌خرند و تحریم‌مان می‌کنند. چون ما برای خودمان رسالتی تعیین کرده‌ایم که در تقابل با دنیا قرار می‌گیرد. عربستان این‌گونه نیست. عربستان ایدئولوژیک نیست.

علیرضا کیانی: با همه این‌ها، ایران ۱۴۰۰ در وضعیت بهتری از امروز خواهد بود یا اوضاع بدتر می‌شود؟

مهدی جلالی تهرانی: از لحاظ امنیت و ثبات و شرایط منطقه‌ای، ایران ۱۴۰۰ را در وضعیت خوبی نمی‌بینم. اما این را که همین شرایط موجب فشار به ایران برای کاهش ایدئولوژی‌گرایی‌اش بشود، بسیار قوی می‌دانم. اگر مدیریت بشود ما زودتر، هرچند با سختی و فشار بیشتری به سمت یک جامعه دموکراتیک خواهیم رفت. اما اگر مدیریت نشود ممکن است با فروپاشی اجتماعی مواجه شویم. ولی به نظرم این احتمال هم وجود خواهد داشت که در آن سال ما به سمت جامعه‌ای نرمال و دموکراتیک برویم به شرطی که فشار جهانی روی جمهوری اسلامی افزایش یابد.

امضای قرارداد احداث قطعات دو و سه آزادراه تهران-شمال با بنیاد مستضعفان

پیش‌تر در اردیبهشت‌ماه ۹۲ و در آخرین ماه‌های دولت احمدی‌نژاد، علی نیکزاد، «وزیر راه و شهرسازی» در آن دولت، از واگذاری قطعات دو و سه آزادراه تهران-شمال به «قرارگاه خاتم‌الانبیاء»، خبر داده و گفته بود: «به دنبال آن هستیم که مجوزها را اخذ و فاینانس را جذب و ساخت قطعات دو و سه را با این قرارگاه نهایی کنیم.»

این در حالی است که امضای این قرارداد در دولت حسن روحانی، به دلیل آن‌چه عدم توانایی «قرارگاه خاتم‌الانبیاء» در تامین اعتبار اعلام شد، منتفی گردید.

به دنبال آن، عباس آخوندی، «وزیر راه و شهرسازی» در دولت حسن روحانی، شام‌گاه ۲۳ آذرماه سال گذشته در یک برنامه تلویزیونی با بیان این‌که «در قطعه دو و سه آزادراه تهران-شمال باید ۵۷ کیلومتر تونل ساخته شود»، میزان پیشرفت این قطعه را تنها سه درصد اعلام کرد و گفت که «مشکل اصلی» در این آزادراه، «اعداد بزرگ‌مقیاس» و «رقم‌های میلیارد دلاری» است که «بالاخره باید از محلی تأمین شود».

خبرگزاری «مهر» نیز روز ۱۳ خردادماه امسال، با انتشار گزارشی با تأکید بر اینکه «ساخت قطعه دو و سه این آزادراه به جز حفاری یک تونل در ابتدای قطعه ۲ هنوز به جایی نرسیده» از نیاز این قطعه به سرمایه‌گذاری «حدود ۵ هزار میلیارد تومانی» خبر داد و نوشت که «هنوز هیچ سرمایه‌گذاری برای ساخت آن اعلام آمادگی نکرده است».

آن‌گونه که «مدیرکل راه و شهرسازی مازندران» خبر داده، احداث قطعات دوم و سوم آزادراه تهران-شمال نیز همچون قطعه اول آن به «بنیاد مستضعفان» سپرده شده است.

به گزارش خبرگزاری «تسنیم»، وابسته به سپاه پاسداران، حیدر نوروزی روز شنبه (۱۷ آبان-۸ نوامبر) در جلسه بررسی مشکلات مرزن‌آباد در چالوس، ضمن اعلام خبر انعقاد «تفاهم‌نامه جدید» بین «وزارت راه و شهرسازی» و «بنیاد مستضعفان» برای «ادامه روند احداث قطعات دو و سه آزادراه تهران-شمال»، گفت که قرارداد ترمیم آسفالت جاده قدیم چالوس نیز با پیمان‌کار به امضا رسیده است.

امضای این تفاهم‌نامه در حالی است که «بنیاد مستضعفان»، مجری و کارفرمای قطعه یک این آزادراه نیز محسوب می‌شود که بر اساس اعلام اسفندماه سال گذشته حسن احمدی نوری، «معاونت ساخت و توسعه آزادراه‌ها» در ایران، پیشرفت این قطعه بعد از ۱۷ سال، تا آن زمان ۴۷ درصد بوده است.

آزادراه تهران-شمال که ساخت آن در سال ۱۳۷۵ و در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی شروع شد، به طول ۱۲۱ کیلومتر، اتوبان همت در شهر تهران را به کمربندی چالوس-تنکابن وصل می‌کند در این میان، دو قطعه دوم و سوم این آزادراه طی ۱۸ سال گذشته با وجود دست به دست شدن در میان پیمان‌کاران داخلی و خارجی پیشرفتی نداشته و کار آن عملاً متوقف شده است. در همین ارتباط، قاسم احمدی، «نماینده نوشهر، چالوس و کلاردشت در مجلس شورای اسلامی»، روز ۳ مهرماه گذشته در جلسه «شورای اداری» شهرستان چالوس، با اشاره به سخنان یکی از مسوولان وزرات راه مبنی بر اینکه به دلیل نیاز قطعات دوم و سوم آزادراه تهران-شمال به ده هزار میلیارد تومان بودجه، این وزارتخانه قادر به تکمیل آن نیست، گفت: «اگر شرایط به این صورت باشد ما نیز از مردم عزیز ایران عذر می‌خواهیم و جاده را فقط برای تردد اهالی بومی باز خواهیم گذاشت.»



احداث قطعات دوم و سوم آزادراه تهران-شمال نیز همچون قطعه اول آن به «بنیاد مستضعفان» سپرده شده است.



بابک مینا در گفتگو با تقاطع: انقلاب‌ها نابهنگام تاریخ هستند و خودشان می‌آیند علیرضا کیانی



جنبش سبز کوتاه و نورسیده بود، اشکالات فراوانی داشت و به سرعت هم سرکوب شد.

بابک مینا پژوهشگر فلسفه و دانش‌آموخته‌ی این رشته از دانشگاه لیون ۳ است. او که در دانشگاه تهران نیز «مردم‌شناسی» خوانده، در زمان دانشجویی، به مدت چهار سال در تشکل «جامعه فرهنگی» فعالیت می‌کرد و حدود یک سال و نیم نیز «دبیرکل» این تشکل بود. وی اکنون در فرانسه زندگی می‌کند و یادداشت‌هایش در وبسایت بی.بی.سی فارسی و بعضی دیگر از وبسایت‌های اینترنتی منتشر می‌شو.



علیرضا کیانی: چه سالی سیاسی شدی و به درکی سیاسی از شرایط پیرامونت رسیدی؟ آن روزها چه نگاهی به ایران ۱۴۰۰ داشتی؟ فکر می‌کردی اوضاع بهتر می‌شود؟

بابک مینا: من در سال ۷۶ جزء رای اولی‌ها بودم و با انتخابات ۲ خرداد ۷۶ بود که سیاسی شدم. به عنوان یک نوجوان ۱۶ ساله تحت تاثیر فضای پرامید آن سال‌ها قرار گرفتم. بنابراین در سال‌های ۷۶ ایران ۱۴۰۰ برای من ایرانی دموکراتیک بود که حداقل‌های دموکراتیک را خواهد داشت. الان باید بگویم نگاهم در آن زمان تحت تاثیر فضای آن سال‌ها خیلی خوش‌بینانه و کمی کودکانه بود.

علیرضا کیانی: در قالب همین نظام به این تغییرات دموکراتیک امیدوار بودی؟

بابک مینا: راستش نه. به اینکه جمهوری اسلامی عقب بنشیند بدبین بودم. بگذار بیشتر توضیح بدهم. ببینید من خودم شخصا خوش‌بین نبودم، اما امیدی که در بیرون و در جامعه بود یک امید عینی بود. این امید از بیرون به من فشار می‌آورد. در واقع امید در آن سال‌ها اجباری بود. شکست‌های بعدی که پیش آمد به من فرصت داد که کمی به تصورات ناامیدانه و بدبینانه درونی‌ام میدان بدهم و در واقع به خودم برگردم و آنطور که دوست دارم فکر کنم. چون در دوران خاتمی من چندان خودم نبودم. امیدی وجود داشت که ما همه را با خود می‌برد و من نیز خودم را دست آن سپرده بودم. در واقع دو حس متفاوت بود. یک حس امیدوارانه که از جامعه می‌آید و یک حس بدبین‌تر که از درون‌ام می‌آمد. هر چه گذشت حس دوم غلبه پیدا کرد.

علیرضا کیانی: خب این احساس کی رخ داد. چه اتفاق مشخص سیاسی موجب شد که تو به جریان و دولت اصلاحات ناامید شوی؟

بابک مینا: خب اولین شکست در سال ۱۳۸۴ بود. این شکست موجب شد که از سرسختی جمهوری اسلامی اطمینان پیدا کنم. چیزی که سال‌ها قبل برایم حسی گنگ درونی بود، حالا کاملاً به یک واقعیت تبدیل شده بود. اما سال ۸۴ من از اصلاحات کاملاً و به طور کلی ناامید نشدم، ولی اولین باری که به بدبینی‌ام میدان دادم سال ۸۴ بود.

علیرضا کیانی: در سال ۸۴ به معین رای دادی؟

بابک مینا: بله. بعد از سرکوب وسیع جنبش سبز بود که متوجه شدم امید آن سال‌ها باعث شد ما خیلی از مسائل را نبینیم و یا خیلی ساده از کنارشان رد شویم.

علیرضا کیانی: تو از ناامیدی‌ات از اصلاح‌طلبان بعد از سرکوب جنبش سبز گفتی. اما سوال این است که آیا تو بهبود امور را گره زده بودی به اصلاح‌طلبان که با ناامیدی از توانایی آنها، امیدت به بهبودی وضعیت را از دست داده باشی یا اینکه نه یک برنامه و پلان کلی جایگزینی در ذهن داری که به عنوان آلترناتیوی برای جریان مشخص اصلاحات در ایران مطرح می‌شود؟ آیا مانند برخی که از اصلاحات بریدند و به اعتدال پیوستند تو اکنون به این حرکت امیدواری؟

بابک مینا: خیر. من هیچ آمیدی به جریان اعتدال ندارم. اما درباره اصلاحات باید بگویم که نمی توان خیلی صد درصدی با آن تعیین و تکلیف کرد. باید بیشتر توضیح دهم. ببین. چیزی که برایم قطعی شده است که اصلاحات در چارچوب مواضع خاتمی و مجمع روحانیون مبارز، بدون شک به بن بست رسیده است. اما با این حال می شود نگاه اصلاح طلبانه را حفظ کرد به شرطی که محتوای درونی آن را عوض کرد. یعنی محتوایی را که از زمان دولت خاتمی تا الان وجود دارد کنار گذاشت اما همراه با افق کلی اصلاحات بود. اصلاحاتی که این بار با یک محتوای روشن تر دموکراتیک تر همراه است.

علیرضا کیانی: این حرف ها کمی کلی ست. تو می گویی اصلاحات از جنس خاتمی را قبول نداری. می توانی برای وجه ایجابی و آنچه می پسندی هم مصداقی بگویی؟

بابک مینا: بله. مصداق حرف من میرحسین موسوی است. جنبش سبز کوتاه و نورسیده بود، اشکالات فراوانی داشت و به سرعت هم سرکوب شد. اما خط اصلی اش را می پسندم. خط اصلی که میرحسین دنبال می کند و اصلاح طلبانی که مهم ترین ویژگی شان این است که خودی و غیرخودی را کنار می گذارند و واقعا دنبال یک همبستگی ملی می روند. من هنوز فکر می کنم در میان اصلاح طلبان هستند نیروهایی که این جور فکر می کنند.

علیرضا کیانی: یعنی تو سیاست ورزی از جنس جبهه مشارکت را هم قبول نداری؟

بابک مینا: جبهه مشارکت فعلی را خیر. قبول ندارم. اما این طوری نیست که یا باید متنفر باشیم از مشارکت یا باید عاشق شان باشیم. بگذارید این گونه بگویم که من با رویکرد فعلی سیاسی مشارکت هم دلی ندارم اما با بعضی آدم های این حزب مانند تاج زاده تا حدودی هم دلم. اما مساله این است که کار دست آدم هایی مثل تاج زاده نیست. الان جناح محافظه کار مشارکت کار را به پیش می برد. اما با جناح رادیکال تر مشارکت ضمن مرزبندی، کمی هم احساس نزدیکی می کنم.

علیرضا کیانی: اما یکی از همین آدم های رادیکال مشارکت یعنی محمدرضا خاتمی اعلام کرد که اگر نظام بخواهد ما اصلاح می کنیم و اگر نخواهد وارد فاز براندازی نمی شویم و در خانه خود می نشینیم. یعنی یک دوگانه اصلاحات/براندازی را مطرح کرد. این نشان گر این است که برای آدم های رادیکال مشارکت هم نظام جمهوری اسلامی اصل است نه دموکراسی.

بابک مینا: ببینید من جزو آن دسته کسانی هستم که اعتقاد دارم انقلاب ها خودشان می آیند و انقلاب کمتر نتیجه برنامه ریزی است. انقلاب ها نابهنگام تاریخ هستند. بنابراین اگر انقلابی مردمی در ایران رخ دهد من به آن خواهم پیوست. من از انقلاب نمی ترسم. اما فکر نمی کنم در شرایط حاضر انقلابی رخ دهد، بنابراین سیاست درست را سیاستی می دانم که سعی می کند مردم را حول آزادی و دموکراسی بسیج کند اما در چارچوب قانون موجود جمهوری اسلامی. منظورم کلیت این قانون است و نه این یا آن ماده قانونی. این به خودی خود بد نیست. اما مشکل اصلاح طلبان به نظرم در این است که خودی و غیرخودی دارند. تمام مساله شان فقط این شده که در حکومت باشند. یعنی دنبال این نیستند که بروند جناح های دیگر را هم وارد بازی کنند و میدان سیاسی را بازتر کنند.

علیرضا کیانی: درباره موسوی گفتی. موسوی در حصر است. خیلی از همراهان او ریزش کرده اند. در واقع انگار این جریان به یک انسداد سیاسی رسیده است. چیزی که از موسوی این روزها خیلی برجسته است بعد عاطفی داستان است. تو مصداق راه آلترناتیو خودت را موسوی می دانی اما وضعیت خود موسوی و همراهان اصلی او از لحاظ سیاسی نومیدکننده است. این را بگذار کنار مشکلات عمیق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایران. چگونه می خواهی ایده خودت را توجیه کنی و چقدر آن را با امیدواری به آینده گره می زنی؟

بابک مینا: بین تاریخ یک روند کاملا عقلانی نیست. البته اگر منطقی نگاه کنیم و این مشکلات را بگذاریم کنار هم، ایران ۱۴۰۰ ایرانی سیاه تر و بدتر از وضع کنونی است، اما تاریخ همیشه نشان داده پر از نابهنگامی است. البته نمی خواهم بگویم که ما باید دل مان را به امر نابهنگام خوش کنیم. ولی امر نابهنگام همیشه در تاریخ هست. امری که نمی توان آن را محاسبه و پیش بینی کرد. بعضی وقت ها نتایج بزرگی دارد مانند فروپاشی شوروی و بعضی وقت ها هم نتیجه اش خردتر و نامحسوس تر است. بنابراین به دلیل وجود همین امر نابهنگام، امیدواری و ناامیدی افراطی به نظر من ساده انگارانه است. من همیشه از فرمولی که گرامشی در نامه به برادرش می گوید پیروی می کنم؛ بدبینی عقل، خوشبینی اراده.

آیا حجاب زنان ایرانی قابل احترام است؟ مجید محمدی

این زنان در حوزه‌ی خصوصی نیز حجاب خود را رعایت می‌کنند تا مبدا برای خود و مردانشان در بهره‌گیری از امتیازات دشواری ایجاد شود.

تشخیص اینکه حجاب یک زن محجبه در ایران کدام یک از انواع چهارگانه‌ی فوق است برای اکثر کسانی که آن‌ها را می‌بینند بسیار دشوار است و تنها با اطلاع کامل از باورها و منافع و موقعیت افراد خانواده این تشخیص ممکن می‌شود.

حجاب قابل احترام

از چهار نوع فوق تنها حجاب نوع اول، آن هم در جامعه‌ای آزاد قابل احترام است اما از آنجا که جامعه‌ی ایران آزاد نیست و حجاب اجباری است هیچ یک از انواع حجاب نمی‌تواند قابل احترام باشد. شما به عنوان شهروند نمی‌دانید به حجاب چه کسی احترام بگذارید مگر در محدوده‌ی خانواده و دوستان که می‌دانید چه کسی واقعا به حجاب باور دارد و حجاب وی کاسبی و از سر ترس نیست. حجاب زنان مسلمانی که در ایالات متحده یا اروپا با خواست خود (و نه زور و تهدید پدر و برادر و شوهر) حجاب دارند قابل احترام است نه به این دلیل که دارند حکم خدایشان را اجرا می‌کنند بلکه به این دلیل که پوشش هر کسی قابل احترام است. اگر نمایش هر جزئی از بدن یا پوشیدن هر نوع لباس محترم نباشد طبعا حجاب زنان مسلمان نیز قابل احترام نخواهد بود. اختیاری بودن مقدمه‌ی قابل احترام بودن است.

به همین دلیل آن دسته از زنانی که واقعا به حجاب باور دارند و می‌خواهند همه‌ی آحاد جامعه‌ی ایران و جوامع دیگر به حجاب آن‌ها احترام بگذارند باید خود جنبشی برای حجاب اختیاری ایجاد کنند تا حجاب خود را از حجاب کسانی که به زور حجاب دارند و از آن متنفرند و می‌خواهد از آن هر چه زودتر خلاصی یابند متمایز کنند. اتفاقا این همان فلسفه‌ی حجاب در چارچوب‌های قرآنی (و نه شریعت) است.

چگونه می‌توان به حجاب زنی که تنها برای حضور در مسابقات بین‌المللی یا گرفتن یا از دست ندادن شغل دانشگاهی یا تحصیل در مقاطع عالی یا به خاطر زورگویی شوهر یا آپارتمان هدیه‌ای پدر شوهر حجابش را رعایت می‌کند و ممکن است از آن متنفر باشد و به او تحمیل شده احترام گذاشت؟ بسیاری از زنان که حجاب خود را تحمیلی می‌دانند اصولا نمی‌خواهند کسی به حجاب آن‌ها احترام بگذارد.

متأسفانه بسیاری از غیر ایرانی‌ها به دلیل عدم اطلاع از اجباری بودن حجاب در ایران و کارهایی که حکومت و متشرعان برای اعمال حجاب اجباری می‌کنند تصور می‌کنند که پوشش زنان انتخاب خود آنهاست و بدان احترام می‌گذارند.

خودخواهی متشرعان

اهل شریعت از همه انتظار دارند که به باورها و سبک زندگی و نوع انتخاب آن‌ها احترام بگذارند در حالی که آنان به همه از جمله همدینان خود از صبح تا شام توهین می‌کنند: زنان بی‌حجاب مسلمان را «بی‌حیا و بی‌عفت» و شوهرانشان را بی‌غیرت می‌نامند؛ کسانی که دین آن‌ها را رها کنند مرتد می‌خوانند؛ کسانی که سبک زندگی آن‌ها را نداشته باشند فاسق و کافر می‌خوانند؛ و کسانی که همدین آن‌ها نباشند نجس (مثل ادرار و مدفوع و خون) می‌خوانند.

در خبرها آمده بود که نماینده‌ی سیستانی از داور کراهی مسابقات کبده در کمک به یک دختر ایرانی برای حفظ حجاب و احترام وی به حجاب با ارسال هدیه تقدیر خواهد کرد (مهر ۱ آبان ۱۳۹۳). پرسش این است که آیا حجاب زنان ایرانی قابل احترام است؟ برای پاسخ به این سوال نخست باید دید زنان ایرانی چند نوع رابطه با حجاب دارند.

چهار نوع رابطه‌ی زنان ایرانی با حجاب

در ایران چهار نوع حجاب وجود دارد:

حجاب زنانی که واقعا خود به این موضوع باور دارند و در حوزه‌ی عمومی و خصوصی آن را رعایت می‌کنند و خود و خانواده‌شان ربطی به حکومت و قدرت ندارند و به ازای داشتن حجاب منابع و امتیازاتی (مثل شغل دولتی یا مجوز خاص یا وام کم بهره یا مدیریت) از حکومت دریافت نمی‌کنند. به این موضوع هم کاری نداریم که چگونه به این موضوع باورمند شده‌اند؛ سنت خانوادگی بوده است یا یک باره توجه به این امر؛ حجاب زنانی که اظهار می‌کنند به این موضوع باور دارند و در حوزه‌ی عمومی و خصوصی آن را رعایت می‌کنند و به نحوی با حکومت و دولت مرتبط هستند (مثل خانواده‌ی مدیران، روسای شرکت‌ها، خانواده‌ی روحانیون و کسانی که از امتیازات حکومتی و دولتی برخوردارند)؛ این‌ها بیشتر حجاب رسمی حکومت یعنی حجاب برتر خامنه‌ای را می‌پوشند؛

حجاب زنانی که به این موضوع باور ندارند و در حوزه‌ی خصوصی آن را رعایت نمی‌کنند اما در حوزه‌ی عمومی به دلیل مجازات یا برخورد خشن یا اسیدپاشی آن را رعایت می‌کنند و البته به همین دلیل حداقل آن را رعایت می‌کنند؛ حجاب زنانی که برای اطرافیان مشخص است به این موضوع باور ندارند اما نه فقط به دلیل تنبیهات بلکه به دلیل پادشاهی‌اش (ازدواج با یک پسر مذهبی یا از خانواده‌ی مذهبی پولدار، گرفتن شغل یا ارتقای شغلی، سفر به خارج با ارز دولتی، بهره‌گیری خود یا شوهر و پدرش از رانت‌های دولتی) حجاب رسمی مورد نظر حکومت (چادر سیاه) را در حوزه‌ی عمومی رعایت می‌کنند.



چهار نوع رابطه‌ی زنان ایرانی با حجاب



حجاب چگونه قابل احترام می‌شود؟

تنها با لغو حجاب اجباری و آزاد شدن پوشش در ایران است که حجاب آن دسته از زنان ایرانی که به حجاب باور قلبی دارند به پدیده‌ای فردی و انتخابی شخصی تبدیل و لذا قابل احترام می‌شود. این احترام البته مختص حجاب نخواهد بود. بیکیفی و دامن کوتاه و پیرهن تاپ و شورت کوتاه زنان نیز قابل احترام است. بدون آزادی انتخاب نوع پوشش مطالبه‌ی احترام به یک نوع خاص آن بی‌معنی و زیاده خواهانه است.

اما حجاب (غیر از حجاب اجباری در نظام‌های تمامیت‌خواه اسلام‌گرا) هیچ‌گاه قابل تقدیر نخواهد شد چون انواع دیگر پوشش نیز قابل تقدیر نیست. هر کس حق دارد لباسش را انتخاب کند و تقدیر آن کاری است بی‌معنی مگر مادری از لباس خاص فرزندانش که مورد نظر خودش بوده تقدیر کند یا دوستی برای خوشامد دوست دیگر چنین کاری را انجام دهد که این مسئله‌ای شخصی و احساسی است.



